

بخش دوم عربی

(صرف)

تعریف علم صرف: علم صرف می آموزد چگونه کلمه ای را به صورت های مختلف در آوریم تا معنای مورد نظر به دست آید مثلاً کلمه «عِلْم» (به معنی دانستن) را طبق قواعد صرفی به صورتهای: «عِلِمٌ، یَعْلَمُ، اِعْلَمُ» در می آوریم تا معانی: «دانست، می داند، بداند» به دست آید.

اقسام کلمه: کلمه بر سه قسم است: ۱- اسم ۲- فعل ۳- حرف

۱ - **اسم:** کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت می کند در حالی که با یکی از زمان ها همراه نباشد؛ مانند: «رَجُلٌ».

۲ - **فعل:** کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت می کند در حالی که با یکی از زمان ها همراه باشد؛ مانند: «ضَرَبَ».

۳ - **حرف:** کلمه ای است که بر معنای مستقلی دلالت نکند و به وسیله آن میان کلمات ارتباط ایجاد گردد؛ مانند: «عَلَى».

نکته: در علم صرف فقط از **اسم** و **فعل** بحث می شود زیرا این دو تغییر پذیر هستند و چون حرف یک شکل ثابت دارد در علم صرف از آن سخن گفته نمی شود.

مباحث فعل

تقسیمات فعل:

۱ - فعل از نظر زمان بر سه قسم است: **ماضی** و **مضارع** و **امر**

۲ - فعل از نظر **تعداد حروف** تشکیل دهنده بر دو قسم است: **ثلاثی** و **رباعی**، که هر یک از آنها به **مجرد** و **مزید** تقسیم می شوند.

۳ - از نظر **نوع حروف** تشکیل دهنده بر **صحیح** و **معتل** تقسیم می شود.

۴ - از نظر **معنا** (یا از نظر نیاز و عدم نیاز به مفعول) به **لازم** و **متعدی** تقسیم می شود.

۵ - از نظر **معلوم بودن فاعل** یا **معلوم نبودن آن** به **معلوم** و **مجهول** تقسیم می شود.

۶ - از نظر **تصرف** (صرف شدن به ماضی، مضارع و امر یا عدم صرف) به **مشتق** (متصرف) و **جامد** (غیر متصرف) تقسیم می شود.

۷ - از نظر **تغییر آخر آن** یا **عدم تغییر آخر آن** به **معرب** و **مبنی** تقسیم می شود.



ماضی، مضارع و امر

الف) ماضی: فعلی است که بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می کند؛ مانند «تَصَرَ»: یاری کرد.

فعل ماضی چهارده صورت دارد. شش صورت برای غایب؛ شش صورت برای مخاطب؛ دو صورت هم برای گوینده به تنهایی

(مُتَكَلِّمٌ وَحِدَهُ) و گوینده با دیگران (مُتَكَلِّمٌ مَعَ الْغَيْرِ):

مؤنث	مذکر	} غایب
ضَرَبَتْ	مفرد: ضَرَبَ	
ضَرَبْتَا	مثنی: ضَرَبَا	
ضَرَبْنَ	جمع: ضَرَبُوا	

مؤنث	مذکر	} مخاطب
ضَرَبْتِ	مفرد: ضَرَبْتَ	
ضَرَبْتُمَا	مثنی: ضَرَبْتُمَا	
ضَرَبْتُنَّ	جمع: ضَرَبْتُمْ	} متکلم
مع الغیر	وحده	
ضَرَبْنَا	ضَرَبْتُ	

ب) مضارع: فعلی است که بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می کند؛ مانند: «يَنْصُرُ»: یاری می

کند؛

مضارع نیز مانند ماضی چهارده صیغه دارد:

مؤنث	مذکر	} غائب
تَضْرَبُ	مفرد: يَضْرِبُ	
تَضْرَبَانِ	مثنی: يَضْرِبَانِ	
يَضْرَبْنَ	جمع: يَضْرِبُونَ	

مؤنث	مذكر		
تَضْرِبِينَ	مفرد: تَضْرِبُ	}	
تَضْرِبَانِ	مثنی: تَضْرِبَانِ		مخاطب
تَضْرِبُونَ	جمع: تَضْرِبُونَ		
مع الغیر	وحده		
نَضْرِبُ	أَضْرِبُ	}	
		متکلم	

مضارع مؤنث

هرگاه نون تأکید در آخر فعل مضارع بیاید فعل مضارع دارای تأکید خواهد بود؛ این نون یا خفیف و ساکن است و آن را **نون**

تأکید خفیفه می‌گویند مانند: «لَنْسَفَعَنَّ»؛ و یا **مشدد** است که آن را **نون تأکید ثقیله** می‌گویند؛ مانند: «لَنْسُئَلَنَّ».

برای صرف فعل مضارع با نون تأکید ذکر چند نکته لازم است:

۱ - نون تأکید خفیفه بر سر فعل **تثنیه** و **جمع مؤنث** در نمی‌آید.

۲ - نون تأکید ثقیله همیشه **مفتوح** است مگر در **تثنیه‌ها** و در **جمع مؤنث** که در این صیغه‌ها مکسور می‌شود.

صرف فعل مضارع با نون تأکید ثقیله و خفیفه :

مضارع با نون خفیفه	مضارع با نون ثقیله	مضارع
يَضْرِبِينَ	يَضْرِبَنَّ	يَضْرِبُ
-----	يَضْرِبَانِ	يَضْرِبَانِ
يَضْرِبُونَ	يَضْرِبَنَّ	يَضْرِبُونَ
تَضْرِبِينَ	تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبُ
-----	تَضْرِبَانِ	تَضْرِبَانِ
-----	يَضْرِبَانِ	يَضْرِبَانِ

تَضْرِبُ	تَضْرِبَنَّ	تَضْرِبْنِ
تَضْرِبَانِ	تَضْرِبَانَّ	-----
تَضْرِبُونَ	تَضْرِبُونَّ	تَضْرِبُونِ
تَضْرِبِينَ	تَضْرِبِينَ	تَضْرِبِينَ
تَضْرِبَانِ	تَضْرِبَانَّ	-----
تَضْرِبِينَ	تَضْرِبِينَ	-----
أَضْرِبُ	أَضْرِبَنَّ	أَضْرِبْنِ
نَضْرِبُ	نَضْرِبَنَّ	نَضْرِبْنِ

موارد استعمال نون تأکید:

الف) همراه فعل امر می آید مانند: «إِضْرِبَنَّ»

ب) بر سر فعل مضارع که برای آینده (مستقبل) باشد، می آید در هفت مورد فعل مضارع معنای آینده دارد:

۱ - استفهام مانند: «هَلْ تَحْسَبَنَّ»

۲ - ترجیحی مانند: «لَعَلَّكَ تَرْفَعَنَّ بِي»

۳ - عرض (درخواست با ملایمت) مانند: «أَلَا تَجُودَنَّ بِزَيْدٍ»

۴ - تحضیض مانند: «هَلَّا تَجْتَهِدَنَّ»

۵ - نهی مانند: «لَا تَتَكَاَسَلَنَّ»

۶ - تمنی مانند: «لِيُتَّكَ تَفُوزَنَّ بِأَمَانِيكَ»

۷ - قسم مانند: «تَاللَّهِ لَأُكِيدَنَّ أَعْنَامَكُمْ»

نکته: از میان افعال مؤکد، آن دسته افعالی که دارای ضمائر مثنی، جمع و مؤنث مخاطب هستند معرب، و مابقی مبنی می باشند.

تمرین:

۱- افعال مؤکد سوره اسراء را استخراج کرده و در چهارده صیغه صرف کنید.

- ۲- عین الخطأ فی النون التأكيد. (سراسری ۸۴)
 الف) لاتحسبانَّ (أنتنَّ) ب) لاتحسبنَّ (إنت) ج) لاتحسبنَّ (أنتم) د) لاتحسبنَّ (أنت)
 ۳- «لاتحسبنَّ..... عین الله نائمة» عین الخطأ للفراغ؟ (آزاد ۸۶)
 الف) أنت ب) أنتنَّ ج) أنتِ د) أنتم

ج) فعل امر:

فعلی است که بر طلب انجام کار یا پدید آمدن حالتی دلالت می کند؛ مانند: «أَنْصُرُ» (یاری کن)

فعل امر از فعل مضارع ساخته می شود و خود دو گونه است: ۱- امر به صیغه ۲- امر به لام

۱- امر به صیغه: از ۶ صیغه مخاطب فعل مضارع به ترتیب زیر ساخته می شود:

الف - حرف مضارع (ت) را از اول فعل حذف می کنیم: تَضْرِبُ ← ضْرِبْ ؛ تَضْرِبُونَ ← ضْرِبُونَ

ب - علایم رفع را از آخر آن حذف می کنیم (ضمه تبدیل به ساکن می شود و نون حذف می گردد جز در صیغه ۱۲)

ضْرِبْ ← ضْرِبْ ضْرِبُونَ ← ضْرِبُوا

ج) اگر با حذف حرف مضارع، اولین حرف دارای ساکن باشد برای پرهیز از ابتدا به ساکن همزه بر سر آن می آوریم؛

ضْرِبْ ← اضْرِبْ ضْرِبُونَ ← ضْرِبُوا

حرکت همزه نیز وابسته به دومین حرف (عین الفعل) است اگر مفتوح و یا مکسور باشد همزه کسره () می گیرد و اگر

مضموم باشد ضمه (ُ) میگیرد.

تَضْرِبُ ← ضْرِبْ ← ضْرِبْ ← اضْرِبْ

تَعْلَمُ ← عِلْمٌ ← عِلْمٌ ← اعْلَمْ

تَخْرُجُ ← خُرْجٌ ← خُرْجٌ ← اُخْرَجْ

نکته: تنها فعلی که امر آن با همزه مفتوح میباشد، امر باب افعال است: «أَكْرَمٌ»

۲- امر به لام (ل): ۶ صیغه غائب، دو صیغه متکلم و چهارده صیغه مجهول با (لام) امر می شوند.

برای ساختن امر به لام:

الف) لام مکسور (ل) را بر سر مضارع می آوریم: لِيَضْرِبُ، لِيَضْرِبُونَ

ب) آخر آن را جزم می دهیم (ضمه تبدیل به ساکن و نون حذف می گردد): لِيَضْرِبُ، لِيَضْرِبُوا

نکته: هرگاه قبل از امر به لام (واو)، (فاء) و یا (نم) بیاید لام آن را میتوان ساکن کرد مانند: لِيَكْتُبُ و لِيَكْتُبْ

۲ - ثلاثی و رباعی

ثلاثی: فعلی است که دارای سه حرف اصلی باشد و اگر در اولین صیغه ماضی دارای هیچ حرف زائدی نباشد به آن «ثلاثی مجرد» گویند؛ مانند: «جَلَسَ، كَسَبَ» و اگر دارای حرف و یا حروف زائد باشد به آن «ثلاثی مزید» گویند؛ مانند: «جَالَسَ، اِكْتَسَبَ»

رباعی: فعلی است که دارای چهار حرف اصلی باشد و اگر در اولین صیغه ماضی دارای حرف یا حروف زائد باشد به آن «رباعی مزید» گفته می شود: «تَزَلَّزَلَ، اِخْرَجَمَ»

وزن های فعل ثلاثی مجرد:

فعل ثلاثی مجرد (با توجه به حرکت عین الفعل در ماضی و مضارع) دارای ۶ صورت است که به هریک از آنها «باب» گویند.

- ۱ - باب فَعَلَ يَفْعَلُ مانند: عَفَرَ يَغْفِرُ
- ۲ - باب فَعَلَّ يَفْعَلُّ مانند: فَتَحَ يَفْتَحُ
- ۳ - باب فَعَّلَ يَفْعَلُّ مانند: فَجَّرَ يَفْجِرُ
- ۴ - باب فَعِلَ يَفْعَلُّ مانند: رَحِمَ يَرْحَمُ
- ۵ - باب فَعِلَّ يَفْعَلُّ مانند: حَسِبَ يَحْسِبُ
- ۶ - باب فَعَّلَّ يَفْعَلُّ مانند: كَرَّمَ يَكْرُمُ

وزن های فعل ثلاثی مزید:

ثلاثی مزید دارای ۱۲ وزن است و به سه دسته تقسیم می شود:

الف - به سه باب آن یک حرف اضافه می شود.

ب - به پنج باب آن دو حرف اضافه می شود.

ج - به چهار باب آن سه حرف اضافه می شود.

ردیف	ماضی	مضارع	مصدر	امر	معنای باب
۱	أَفْعَلَّ	يُفْعَلُّ	إِفْعَالُ	أَفْعِلْ	غالباً برای متعدی کردن (تعدیه)
۲	فَعَّلَ	يُفْعَلُّ	تَفْعِيلُ (تَفْعِيلَةٌ)	فَعِّلْ	غالباً برای متعدی کردن (تعدیه)
۳	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ (فِعَالُ)	فَاعِلْ	غالباً برای مشارکت
۴	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	تَفَعَّلْ	غالباً برای اثرپذیری (مطاوعه) از باب تفعیل



۵	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	تَفَاعُلٌ	غالباً برای مشارکت
۶	اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعَالٌ	اِفْتَعِلٌ	غالباً برای اثرپذیری (مطاوعه) از ثلاثی مجرد
۷	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَالٌ	اِنْفَعِلٌ	غالباً برای اثرپذیری (مطاوعه) از ثلاثی مجرد
۸	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلَالٌ	اِفْعَلُّ	غالباً داخل شدن فاعل در ماده فعل (الدخول فی الصفة)
۹	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَالٌ	اِسْتَفْعِلٌ	غالباً برای طلب
۱۰	اِفْعَالٌ	يَفْعَالٌ	اِفْعِيَالٌ	اِفْعَالٌ	برای مبالغه
۱۱	اِفْعَوَعَلَ	يَفْعَوَعِلُ	اِفْعِيْعَالٌ	اِفْعَوَعِلٌ	برای مبالغه
۱۲	اِفْعَوَّلٌ	يَفْعَوِّلُ	اِفْعِيْوَالٌ	اِفْعَوِّلٌ	برای مبالغه

مثال برای ابواب ذکر شده به ترتیب یادشده:

- ۱ - «جَلَسَ زَيْدٌ»: زید نشست (لازم) ← «أَجَلَسَ سَعِيدٌ زَيْدًا»: سعید زید را نشاند (متعدی)
 - ۲ - «نَزَلَ الْمَلِكُ»: فرشته فرود آمد (لازم) ← «نَزَلَ اللَّهُ الْمَلِكُ»: خدا فرشته را فرود آورد (متعدی)
 - ۳ - «ضَارَبَ زَيْدٌ بَكْرًا»: زید و بکر با یکدیگر زد و خورد کردند.
 - ۴ - «أَدَبْتُ زَيْدًا فَتَأَدَّبَ»: زید را ادب کردم پس او ادب شد.
 - ۵ - «تَضَارَبَ زَيْدٌ وَسَعِيدٌ»: زید و سعید با یکدیگر زد و خورد کردند.
 - ۶ - «جَمَعْتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا»: مردم را جمع کردم پس آنان جمع شدند.
 - ۷ - «كَسَرْتُ الرَّجَاحَ فَانكَسَرَ»: شیشه را شکستم پس شکسته شد.
 - ۸ - «احْمَرَّ البُسْرُ»: خرمای نارس وارد قرمزی شد.
 - ۹ - «اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ»: از خداوند طلب آموزش کردم.
 - ۱۰ - «احْمَرَّ الحَدِيدُ»: آهن بسیار سرخ شد.
 - ۱۱ - «اِعْشَوَسَبَتِ الارضُ»: زمین بسیار پرگیاه شد.
 - ۱۲ - «اجْلَوَّذَ الَّيْلُ»: شب بلند و طولانی شد.
- دو نکته درباره باب های «تَفَعَّلُ» و «تَفَاعَلُ»:

نکته ۱: در باب «تَفَعَّلُ» و «تَفَاعُلُ» در صیغه هایی که دو «تاء» در کنار هم قرار میگیرند جایز است یکی از آنها حذف شوند.

نکته ۲: هرگاه فاء الفعل در بابهای (تَفَعَّلُ) و (تَفَاعُلُ)، یکی از دوازده حرف (ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ) باشد جایز است (تاء) این دو باب را از جنس فاء الفعل کنیم و در آن ادغام نماییم؛ مانند:

ثَبَّتَ (باب تَفَعَّلُ): تَثَبَّتَ ← ثَثَبَّتَ ← ثَثَبَّتَ ← ثَثَبَّتَ ← اِثْبَتَ
ثَقَّلَ (باب تَفَاعُلُ): تَثَقَّلَ ← ثَثَقَّلَ ← ثَثَقَّلَ ← اِثْقَالَ

نکاتی درباره باب «افتعال»

نکته ۱: هرگاه فاء الفعل این باب (ص، ض، ط، ظ) باشد، (تاء) باب، تبدیل به (طاء) میشود؛ مانند:

ضَرَبَ ← اِضْرَبَ ← اِضْرَبَ، يَضْرِبُ، اِضْرَابُ
صَبَرَ ← اِصْتَبَرَ ← اِصْتَبَرَ، يَصْطَبِرُ، اِصْطِبَارُ
طَلَعَ ← اِطْتَلَعَ ← اِطْلَعَ، يَطْلَعُ، اِطَّلَاعُ

نکته ۲: هرگاه فاء الفعل این باب (د، ذ، ز) باشد، (تاء) باب به (دال) تبدیل میشود؛ مانند:

زَجَرَ ← اِزْتَجَرَ ← اِزْدَجَرَ
ذَكَرَ ← اِذْتَكَرَ ← اِذْدَكَرَ

در این صورت، جایز است که ذال و دال را در یکدیگر ادغام کنیم: «اِذْكَرَ» یا «اِذَّكَرَ».

نکته ۳: هرگاه عین الفعل فعلی در این باب، یکی از دوازده حرف (ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ) باشد جایز

است (تاء) باب را از جنس عین الفعل کنیم و در آن ادغام نماییم؛ سپس فاء الفعل را مفتوح یا مکسور کنیم، و چون از

همزه باب بی نیاز میشویم، آنرا حذف می نماییم؛ مانند:

جَدَبَ ← اِجْتَدَبَ ← اِجْدَدَبَ ← اِجْدَدَبَ ← جَدَّبَ، يَجْدِبُ
خَصَمَ ← اِخْتَصَمَ ← اِخْصَمَ ← اِخْصَمَ ← خَصَّمَ، يَخِصِّمُ

رباعی مجرد

رباعی مجرد دارای یک وزن است:

فَعْلَلُ يُفَعِّلُ فَعْلَلَهُ (فَعْلَالُ) فَعْلَلُ

مثال: زَلَزَلَ يُزَلِّزِلُ زَلَزَلَهُ (زِلْزَالُ) زَلَزِلُ

دَخْرَجَ يُدَخْرِجُ دَخْرَجَةٌ دَخْرَجُ

اوزان رباعی مزید:

رباعی مزید دارای سه وزن است:

۱ - تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعَّلُ تَفَعَّلُ برای مطاوعه مجرد خود (فَعَّلَ) می باشد.

۲ - اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ اِفْعَلَّ اِفْعَلَّ اِفْعَلُّ برای مبالغه می باشد (صحيح: برای مطاوعه مجرد خود می باشد)

۳ - اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ اِفْعَلَّ اِفْعَلُّ برای مبالغه و مطاوعه مجرد خود می باشد.

مثال:

۱ - «دَخْرَجْتُ الْحَجْرَ فَتَدَخَّرَجُ»: سنگ را لرزاندم پس لرزید.

۲ - «حَرَجَمَتُ الْقَوْمَ فَأَحْرَجَنِمَا»: قوم را جمع کردم پس جمع شدند.

۳ - الف) مطاوعه؛ «طَمَأْنَتُهُ فَاطْمَأَنَّ»: او را آرام کردم، پس آرام گرفت.

ب) مبالغه؛ «إِشْمَأَزَّ قَلْبُهُ»: دلش سخت نفرت پیدا کرد.

نکته: در باب تَفَعَّلُ، همانند بابهای تَفَاعَلُ و تَفَعَّلُ در صیغه هایی از مضارع که دو «تاء» کنار هم قرار می گیرند جایز است

یک حرف «تاء» حذف شود، مانند: تَدَخَّرَجُ (۷ و ۴) تَدَخَّرَجُ

تمرین:

فعل های ثلاثی و رباعی مجرد و مزید را مشخص کنید و در صورت مزید بودن ابواب آن ها را مشخص کنید:

۱- إِنْ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ (محمد: ۲۵)

۲- فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (الشمس: ۱۴)

۳- وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (الفرقان: ۶۲)

۴- بَلِ إِذْ أَرَاكَ عَلِيمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلَّ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلَّ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (النمل: ۶۶)

۵- وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (البقرة: ۷۲)

تست ها:

۱- «أَنَّا قَلَّيْنَاكُمْ» در آیه «مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَّا قَلَّيْنَاكُمْ» از کدام باب است؟ (آزاد ۸۱)

الف) تفعَّل (ب) تفاعل (ج) افعال (د) افعال

۲- در آیه شریفه «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ» يُخَادِعُونَ در کدامیک از معانی زیر استعمال شده است؟ (آزاد ۸۵)

الف) ثلاثی مجرد (ب) مشارکت (ج) صفت (د) عطف بیان

۳- کلمه «إِثْبَتَ» از کدام باب است؟ (آزاد ۸۵)

الف) افعال ب) افتعال ج) افعیلال د) تفعل

۳ - فعل لازم و متعدی:

فعل لازم: فعلی است که اثر فعل در خود فاعل باقی می ماند، به عبارت دیگر فعلی است که برای کامل شدن معنا فقط به فاعل نیاز دارد؛ «أَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ»: درخت میوه داد.

فعل متعدی: فعلی است که اثر فعل از فاعل به مفعول سرایت می کند به عبارت دیگر فعلی است که برای کامل شدن معنا علاوه بر فاعل، مفعول نیز می طلبد؛ «بَرَيْتُ الْقَلَمَ»: قلم را تراشیدم.

طریقه متعدی کردن فعل لازم:

به طور کلی از دو طریق می توان فعل لازم را متعدی کرد:

۱ - به وسیله برخی از حروف جر؛ مانند حروفی چون: (بِ، مِنْ، عَنِ، فِي، إِلَى و عَلَي)

مثال: ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ؛ زید را بردم ؛ جَلَسْتُ عَلَى الْكُرْسِيِّ؛ روی صندلی نشستم ؛ دَخَلْتُ فِي الْبَيْتِ؛ داخل خانه شدم

۲ - به وسیله بردن به برخی از بابهای ثلاثی مزید: این بابها عبارتند از: افعال، تفعیل، مفاعله و استفعال

مثال: «نَزَلَ سَعِيدٌ»: سعید فرود آمد «أَنْزَلْتُ سَعِيداً»: سعید را فرود آوردم

«عَظَّمْتُ الْعَالِمَ»: دانشمند با عظمت شد «عَظَّمْتُ الْعَالِمَ»: دانشمند را بزرگ داشتم

«بَعُدَ زَيْدٌ»: زید دور شد «بَاعَدْتُ زَيْدًا»: زید را دور کردم

«خَرَجَ زَيْدٌ»: زید خارج شد «اسْتَخْرَجَ زَيْدٌ الْمَعْدِنَ»: زید معدن را استخراج کرد

طریقه لازم کردن فعل متعدی:

به طور کلی زمانی که فعل برای مطاوعه (اثرپذیری) بنا شود، لازم می شود.

۱ - باب تفعل مانند: «عَلَّمْتُ زَيْدًا فَتَعَلَّمَ»

۲ - باب انفعال مانند: «كَسَرْتُ الزُّجَاجَ فَانْكَسَرَ»

۳ - باب افتعال مانند: «جَمَعْتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا»

۴ - باب تفعّل مانند: «دَحْرَجْتُ الْحَجَرَ فَتَدَحْرَجَ»

نکته: بعضی از افعال گاه به صورت لازم و گاه بصورت متعدی به کار می روند.

مثال: شَكَلَ يَشْكُلُ: اشتباه شد (در معنای لازم)

«شَكَلْتُ الْكِتَابَ»: کتاب را اعراب گذاری کردم (در معنای متعدی)

«سَفَّحَ الدَّمُ»: خون جاری شد (در معنای لازم)

«سَفَّحْتُ الدَّمَ»: خون را ریختم (در معنای متعدی)

۴- فعل معلوم و مجهول

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد: «بَرَى التَّلْمِيذُ قَلَمًا»

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن حذف و مفعول به نائب فاعل قرار داده می شود: «بَرَى الْقَلَمُ»

روش مجهول ساختن افعال

۱- فعل ماضی: حرف ما قبل آخر مکسور و تمامی حروف متحرک قبل از آن مضموم می گردد.

أَكَلَ، تَعَلَّمَ، أَسْتُخْرِجُ

۲- فعل مضارع: حرف مضارعه (آتین) مضموم و حرف ماقبل آخر آن مفتوح می گردد: يُؤَكِّلُ، يُتَعَلَّمُ، يُسْتَخْرِجُ

۳- امر مجهول: امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می شود و طرز ساخت آن به این صورت است که ابتدای تمام چهارده

صیغه (ل) امر آورده میشود و فعل را مجزوم می کنیم: يُنْصِرُ ————— يُنْصِرُ

۴- مجهول فعل لازم: بوسیله حرف جر - که فعل را متعدی میکند - فعل لازم را مجهول می کنیم: «ذَهَبَ زَيْدٌ بِبَكْرٍ» ←

«ذَهَبَ بِبَكْرٍ»

۵- صرف ماضی مجهول متعدی به حرف جر

ذُهَبَ بِكَمْ	ذُهَبَ بِكُمَا	ذُهَبَ بِكُم	مخاطب	ذُهَبَ بِهِمَا	ذُهَبَ بِهِم	غائب
ذُهَبَ بِكُنَّ	ذُهَبَ بِكُمَا	ذُهَبَ بِكِنَّ		ذُهَبَ بِهِنَّ	ذُهَبَ بِهِمَا	
			متکلم	ذُهَبَ بِي		
				ذُهَبَ بِنَا		

بنابراین آنچه گذشت فعل لازم مجهول در تمام حالات مفرد مذکر است.

فعل صحیح و معتل

فعل صحیح: فعلی است که هیچ یک از حروف اصلی آن علّه نباشد.

فعل معتل: فعلی است که یک یا چند حروف اصلی آن عله باشد.

صحیح

فعل صحیح به سالم و مضاعف و مهموز تقسیم می شود.

فعل سالم: فعلی است که هیچ یک از حروف اصلی آن همزه و یا مضاعف نباشد؛ مانند: «بَدَلَ، خَرَجَ»

فعل مضاعف: فعلی که در آن دو حروف اصلی آن یکسان باشد.

فعل مهموز: فعلی که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد.

اگر حرف اول همزه باشد مهموز الفاء گویند؛ مانند: «أَمَرَ»

اگر حرف دوم همزه باشد مهموز العین گویند؛ مانند: «سَأَلَ»

اگر حرف سوم همزه باشد مهموز اللام گویند؛ مانند: «بَرَأَ»

قواعد ادغام فعل مضاعف:

۱ - ادغام در فعل ماضی: در ۵ صیغه اول ماضی معلوم و مجهول، ادغام واجب است ولی از صیغه ۶ به بعد به دلیل اتصال

به ضمیر رفع متحرک ادغام ممتنع است.

مَدَّ	مَدَّا	مَدَّوَا	مَدَّتْ	مَدَّتَا	مَدَّتْنَا
مَدَدْتَ	مَدَدْتُمَا	مَدَدْتُمْ	مَدَدْتِ	مَدَدْتِمَا	مَدَدْتُنَّ
			مَدَدْتُ	مَدَدْنَا	

مُدَّ	مُدَّا	مُدَّوَا	مُدَّتْ	مُدَّتَا	مُدَّتْنَا
مُدَدْتُ	مُدَدْتُمَا	مُدَدْتُمْ	مُدَدْتِ	مُدَدْتِمَا	مُدَدْتُنَّ
			مُدَدْتُ	مُدَدْنَا	

۲ - ادغام در فعل مضارع: در دو صیغه جمع مونث مضارع معلوم و مجهول، ادغام ممتنع و در بقیه صیغه ها واجب

يَمُدُّ	يَمُدَّانِ	يَمُدُّونَ	تَمُدُّ	تَمُدَّانِ	يَمُدُّنَّ
تَمُدُّ	تَمُدَّانِ	تَمُدُّونَ	تَمُدِّينَ	تَمُدَّانِ	تَمُدُّنَّ
			أَمُدُّ	نَمُدُّ	

مجهول يُمَدُّ يُمَدَّانِ يُمَدُّونَ تُمَدُّ تُمَدَّانِ تُمَدُّونَ
 تُمَدُّ تُمَدَّانِ تُمَدُّونَ
 أَمَدُّ نُمَدُّ

۳- ادغام در فعل امر و مضارع مجزوم:

الف) ادغام جایز: در صیغه های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴

لِيَمُدُّ، لِيَمُدَّ (۱) لِيَمُدُّ، لِيَمُدَّ (۴) أَمُدُّ، مَدَّ (۷) لَأَمُدُّ، لَأَمُدَّ (۱۳) لِنَمُدُّ، لِنَمُدَّ (۱۴)

ب) ادغام ممتنع: در دو صیغه ۶ و ۱۲

لِيَمُدُّنَ (۶) أَمُدُّنَ (۱۲)

ج) ادغام واجب: در بقیه صیغه ها

نکته: در ادغام جایز، اگر عین الفعل فتحه یا کسره باشد در هنگام بناء یا جزم، حرف آخر (دومین حرف مضاعف) می تواند ساکن یا مفتوح و یا مکسور باشد، مانند: لِيَعْبُضُ، لِيَعْبُضُ، لِيَعْبُضُ و اگر عین الفعل ضمه باشد، چهار حالت سکون، فتحه، کسره و ضمه جایز است:

لِيَمُدُّ، لِيَمُدَّ، لِيَمُدَّ

تمرین:

فعل «يَمُدُّ» را همراه «لم جازمه» به چند صورت می توان خواند؟ (آزاد ۸۰)

الف) ۳ (ب) ۴ (ج) ۲ (د) ۱

قواعد تخفیف همزه در فعل مهموز

همزه فعل مهموز در برخی موارد در معرض تغییر است، به این تغییر تخفیف می گویند، تخفیف همزه دو صورت دارد:

۱- تخفیف قلبی ۲- تخفیف حذفی

۱- تخفیف قلبی

تخفیف قلبی دو قسم دارد:

الف) واجب: هرگاه دو همزه در کنار یکدیگر قرار گیرند بطوری که اولی متحرک و دومی ساکن باشد واجب است همزه

ساکن به حرف مدّی از جنس حرکت ماقبل تبدیل شود.

۱ - اگر همزه اول مفتوح باشد همزه دوم (همزه ساکن) قلب به الف می شود: أُتِيَ ← آتِيَ

۲ - اگر همزه مضموم باشد همزه دوم قلب به واو می شود: أُوتِيَ ← أوتِيَ

۳ - اگر همزه اول مکسور باشد همزه دوم قلب به یاء می شود: إِيْتَاء ← إيتاء

(ب) جایز: هرگاه همزه ساکنی، بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد، جایز است همزه به حرف مدّی قلب شود:

مانند: «رأس، شوم، ذیب» و جایز است به شکل اول باقی بماند: «رأس، شوم، ذیب»

۲- تخفیف حذفی: این نوع تخفیف قاعده مشخصی ندارد و گفته اند به دلیل کثرت استعمال همزه آنها حذف شده است

مانند: «أَخَذَ، أَكَلَ، أَمَرَ»، در امر حاضر (مخاطب) همزه آنها حذف می شود: «خَذَ، كُلَّ، مَرَّ»

در واژه «مَرَّ» حذف همزه جایز است یعنی هم به صورت «مَرَّ» و هم به صورت «أومَرَّ» استعمال شده است.

معتل

اقسام معتل:

۱ - اگر حرف عله در (فاء الفعل) کلمه های معتل باشد به آن معتل الفاء یا (مثال) می گویند؛ مانند: وَجَدَ، يَسِرَ

۲ - اگر حرف عله در (عين الفعل) کلمه های معتل باشد معتل العين یا (اجوف) می گویند؛ مانند: قَوْلَ، بَيْعَ

۳ - اگر حرف عله در (لام الفعل) کلمه های معتل باشد معتل اللام یا (ناقص) می گویند؛ مانند: دَعَوْهَ، رَمَى

۴ - اگر در حرف اصلی کلمه ای دو حرف عله وجود داشته باشد (لفيف) نامیده می شود:

لفيف بر دو قسم است:

الف) لفييف مقرون: در صورتی که دو حرف عله کنار هم باشند؛ مانند: طَوَى، قَوَى

ب) لفييف مفروق: در صورتی که دو حرف عله جدای از هم باشند؛ مانند: وَصَى، وَقَى

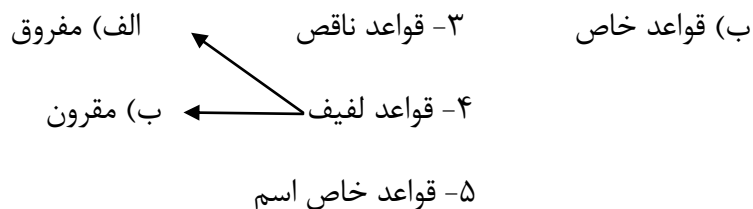
در کلمه های معتل، حرف عله در معرض تغییر است و به این تغییر اعلال می گویند این تغییرات به قواعد اعلال معروفند

قواعد اعلال برخی نسبتاً عمومی هستند و برخی مخصوص نوع خاصی از کلمات هستند:

۱- قواعد مثال

۲- قواعد اجوف

قواعد اعلال (الف) قواعد عام



قواعد عام اعلال

قاعده اول:

«واو» و «یاء» متحرک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ماقبلشان حرف صحیح و ساکن باشد، حرکتشان به ماقبل داده می

شود؛ مانند: یَقُولُ ← یَقُولُ ؛ یَبِيعُ ← یَبِيعُ

قاعده دوم:

«واو» و «یاء» مضموم یا مکسور اگر در وسط کلمه واقع شود و عین الفعل یا لام الفعل باشند و ماقبلشان حرف صحیح و

متحرک باشد پس از حذف حرکت ماقبل، حرکتشان به حرف ماقبل داده می شود.

مانند: قَوْلٌ ← قَوْلٌ (قیل) ؛ بَيْعٌ ← بَيْعٌ ؛ يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ (يدعون)

قاعده سوم:

«واو» مضموم ماقبل مضموم و یاء مضموم یا مکسور ماقبل مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می افتد.

مانند: يَدْعُوْ ← يَدْعُوْ ؛ يَرْمِيْ ← يَرْمِيْ ؛ ثَانِيْ ← ثَانِيْ

قاعده چهارم:

«واو» ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء می شود.

مانند: قَوْلٌ ← قَوْلٌ ؛ مِيزَانٌ ← مِيزَانٌ

قاعده پنجم:

«واو» در صورتی که لام الفعل باشد و ماقبل آن مکسور، قلب به یاء می شود.

مانند: دَعُوْ ← دَعِيْ ؛ دَعُوْنَ ← دُعِيْنَ ؛ دَاعِيْ ← دَاعِيْ (داعی ن) ؛ دَاعِيْ ← دَاعِيْ (داعی) به خلاف رَجُوْ و رَجُوْ (رجا)

قاعده ششم:

«واو» در صورتی که لام الفعل باشد و ماقبل آن مفتوح قلب به یاء می شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد.

مانند: يُدْعُوْ ← يُدْعِيْ (يُدعى) ؛ يُدْعُوْنَ ← يُدْعِيْنَ ؛ دَعُوْ (دعا).

باید توجه داشت که این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری می شود سپس قاعده هشتم.

قاعده هفتم:

«یاء» ساکن ماقبل مضموم قلب به واو می شود مشروط بر اینکه فاء الفعل باشد.

مانند: يُبْسِرُ ← يُوسِرُ، مُبْسِرٌ ← مُوسِرٌ

قاعده هشتم:

«واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح قلب به «الف» می شود مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد؛

مانند: دَعَا (يَدْعُو) يُدْعَى ← يُدْعَى

حرکتی عارضی به حرکتی گویند که قبل از «الف» یا «یاء» نسبت یا علامت تشبیه یا نون تاکید یا جهت رفع التقاء ساکنین باشد. قبل از «الف»: دَعَا / «یاء»: نسبت: رَضِيَ / علامت تشبیه: فَتَيَانِ، فَتَيَيْنِ / نون تاکید: إِخْشَوْنَ (صيغه نهم امر معلوم مؤكّد به نون تاکید ثقیلیه) / جهت رفع التقاء ساکنین: «وَإِخْشَوُا اللَّهَ».

و همچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده

باشد. مانند: يَخَوْفُ ← يَخَوِّفُ ، يَبِيعُ ← يَبِيعُ ، يَبِيعُ ← يَبِيعُ

نکته: این قاعده در فاء الفعل جاری نمی شود. مانند: «يَوَدُّ و تَيْسَرَّ»

قاعده نهم:

«الف» ماقبل مضموم قلب به واو و الف ماقبل مکسور قلب به یاء می شوند.

مانند: قَابِلٌ ← قُوبِلَ ؛ مِصْبَاحٌ ← مُصْبِيحٌ ← مُصْبِيحٌ

قاعده دهم:

حرف عله در التقاء ساکنین حذف می شود.

مانند: قَوْلٌ ← قُلٌ ؛ بَيْعٌ ← بَعٌ ؛ خَافٌ ← خَفٌ

قواعد خاص اعلال:

اول - قواعد مثال

مثال بر دو نوع است:

۱- «واوی» مانند: وَعَدَ (وعده داد)

۲- «یایی» مانند: یَسْرَ (آسان شد)

۱- از مصدر آن اگر بر وزن «فعل» باشد، غالباً «واو» فاء الفعل پس از نقل حرکتش به مابعد می افتد و به جای آن یک «تاء» در آخر آورده می شود:

مانند: وعد (وعده داد) ← مِدَّةٌ ؛ وصل ← مِلَّةٌ؛ بندرت این قاعده اجرا نمی شود؛ مانند «وِزْرٌ» (سنگینی) که اعلال صورت نگرفته است.

گاهی در مصدر بر وزن «فعل» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می شود. مانند: وَسِعَ ← سِعَةً ، وَضَعَ ← ضَعْفَةً؛ لکن غالباً جاری نمی شود مانند وَقْتُ، وَزْنٌ و....

۲- از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «یَفْعَلُ» (مکسور العین) باشد فاء الفعل حذف می شود؛ مانند: یُوْعِدُ ← یَعِیْذُ

این قاعده در چند مضارع مفتوح العین («یَفْعَلُ») نیز جاری می شود از قبیل:

یُوْسَعُ ← یَسَعُ ، یُوَضَعُ ← یَضَعُ ، یُوَقَعُ ← یَقَعُ ، یُوَدَعُ ← یَدَعُ ، یُوْرَعُ ← یْرَعُ ، یُوْطَأُ ← یُطَأُ ، یُوْدَرُ ← یُدْرُ ، یُوْهَبُ ← یَهَبُ

امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محذوف الفاء خواهد بود؛ مانند: لِيَعِدُوا لِيَعِدُوا عِدُوا عِدُوا
اما در مضارع و امر مجهول «واو» حذف نمی شود؛ یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ لِيُوْعَدُوا لِيُوْعَدُوا

۳- هرگاه فعل مثال به باب افتعال برده شود «واو» و «یاء» به تاء تبدیل می شود و دو تاء در یکدیگر ادغام می شوند.

مانند: وَحَدَّ ← اَوْتَحَدَّ ← اِتَّحَدَّ ← اِتَّحَدَّ

وَصَلَ ← اَوْتَصَلَ ← اِتَّصَلَ ← اِتَّصَلَ

نکته: در فعل «أَخَذَ» هر چند فاء الفعل آن همزه می باشد قاعده فوق جاری می شود؛ أَخَذَ ← اِتَّخَذَ ← اِتَّخَذَ ← اِتَّخَذَ

دوم - قواعد اجوف

اجوف ثلاثی مجرد دارای سه قاعده خصوصی می باشد که عبارتند از:

۱- مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد و چه یایی) اگر مضموم العین (یَفْعَلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغه ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مکسور العین (یَفْعَلُ یا یَفْعَلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می گردد.

مثال: فعل ماضی معلوم «قَوْلٌ» که از باب «فَعَلَ یَفْعُلُ» است، چنین صرف می شود:

قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَ قُلْت.....

و مجهول آن چنین است: قیلَ قیلا قیلوا قیلتَ قیلتا قُلنَ قُلْتَ.....

فعل ماضی معلوم «بِیَع» که از باب «فَعَلَ یَفْعَلُ» است، چنین صرف می شود: باعَ باعا باعوا باعَتَ باعَتا بِعِنَ بِعَتَ..... و در

مجهول آن چنین است: بِیَعَ بِیعا بِیعوُا بِیَعَتَ بِیَعَتا بِعِنَ بِعَتَ.....

فعل ماضی معلوم «خَوِفَ» که از باب «فَعَلَ یَفْعَلُ» است، چنین صرف می شود:

خافَ خافا خافوا خافَتَ خافتا خِفنَ خِفْتَ.....

مجهول آن چنین است: خیفَ مِنْهُ، خیفَ مِنْهُما، خیفَ مِنْهُم.....

تبصره: در فعل ماضی «لِیسَ» قاعده ی مزبور جاری نمی شود و فاء الفعل در تمام صیغه ها مفتوح است:

لیسَ لیسا لیسوا لیسَتَ لیستا لسنَ لستَ.....

۲- اجوف واوی - مجرد باشد یا مزید - اگر در مصدر آن «واو» ماقبل مکسور قبل از «الف» قرار گیرد قلب به «یاء» می شود

مشروط بر اینکه واو در ماضی آن اعلال شده باشد مانند:

قوام ← قیام انقواد ← انقیاد؛

برخلاف «لِواد» که مصدر فعل «لاوَدَ» می باشد و حرف عله در ماضی اعلال نشده است.

۳- در مصدر اجوف باب افعال و استفعال پس از اینکه عین الفعل به دلیل قواعد اعلال حذف شد به جای آن یک «تاء» در آخر

آورده می شود.

جَوَبَ ← إِجْوَاب ← إِجَوَاب ← إِجَاب ← إِجَابَهُ

خَيْرَ ← إِسْتِخْيَار ← إِسْتِخْيَار ← إِسْتِخَار ← إِسْتِخَارَهُ

سوم - قواعد ناقص

ناقص ثلاثی مجرد دارای یک قاعده ی خصوصی است و آن اینکه در امر و در مضارع مجزوم آن در صیغه های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳

و ۱۴ که علامتِ رفع، ضمّه ی لام الفعل است خود لام الفعل می افتد. جریان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی

ایجاد می کند از این رو بعضی از قسمت های آن را صرف می کنیم:

الدُّعاء {الدَّعْوَةُ} (خواندن و دعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است:

ماضی معلوم:

دَعَا دَعُوا دَعَتَ دَعَتا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُمَا...

مضارع معلوم:

يَدْعُو يَدْعُوَانِ يَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوَانِ يَدْعُونَ
 تَدْعُو تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ تَدْعِينِ تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ أَدْعُو نَدْعُو

امر معلوم:

لِيَدْعُ لِيَدْعُوا لِيَدْعُوا لِنَدْعُ لِنَدْعُوا لِنَدْعُوا لِيَدْعُونَ
 أَدْعُ أَدْعُوا أَدْعُوا أَدْعِي أَدْعُوا أَدْعُونَ لَأَدْعُ لِنَدْعُ

ماضی مجهول:

دُعِيَ دُعِيََا دُعُوا دُعِيَتْ دُعِيْتَا دُعِيْنَ دُعِيْتَا... دُعِيْتَا...

مضارع مجهول:

يُدْعِي يُدْعِيَانِ يُدْعُونَ تُدْعِي تُدْعِيَانِ يُدْعِينَ يُدْعُونَ
 تُدْعِي تُدْعِيَانِ تُدْعُونَ تُدْعِينِ تُدْعِيَانِ تُدْعِينَ تُدْعِي تُدْعِيَانِ تُدْعِيَانِ

امر مجهول:

لِيُدْعَ لِيُدْعِيَا لِيُدْعُوا لِنُدْعَ لِنُدْعِيَا لِنُدْعِينِ لِنُدْعَ.....

چهارم - قواعد لفيف

الف) لفيف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال و از جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی و خصوصی هر دو قسم در آن جاری می شود مثلاً «الوقى» (نگهداشتن؛ حفظ کردن) لفيف مفروق از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» است:

ماضی معلوم: «وَقِيَ»، مضارع معلوم: «يَقِي»، امر معلوم: «لِيَقِ...» «تَقِ...»، مجهول آن به ترتیب: وَقِيَ... يُوقِي... لِيُوقِ...

ب) لفيف مقرون نیز از جهت عين الفعل شبیه به اجوف و از جهت لام الفعل شبیه ناقص است اما در آن فقط احکام ناقص

جاری می شود و در عين الفعل آن نه تنها قاعده ی خصوصی اجوف نمی آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی شود مثلاً

«اللوى» (پیچاندن) لفيف مقرون از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» است:

ماضی معلوم: «لَوِيَ»، مضارع معلوم: «يَلْوِي»، امر معلوم: «لِيَلْوِ...» «الْوِ...» است، مجهول آن به ترتیب: لَوِيَ... يَلْوِي... لِيَلْوِ...

پنجم - قواعد خاص اسم

۱- قلب «واو» و «ياء» به همزه:

الف: بعد از «الف» زاید در آخر کلمه؛ مانند: دعاؤ ← دعَاء، رضاؤ ← رضَاء، بقاؤ ← بقَاء

اجرای ← اجراء (باب افعال)، استوای ← استواء (باب افتعال)

ب) بعد از «الف» فاعل مانند: قائل ← بائع ← بائع

ج) جمع هایی که بر وزن فعائل یا مشابه این وزن باشند (یعنی جمع هایی بعد از الف جمع دو حرف متحرک دارند) با یکی از

دو شرط: ۱- حرف سوم مفرد آن مدّ زائد باشد مانند: «عجائز» (جمع عَجُوز)، «فرائد» (جمع فَرِيدَة) برخلاف «جداول» (جمع

جدول) به خاطر متحرک بودن «واو» و بر خلاف «معایش» (جمع معیشت) به خاطر عدم زائد بودن مدّ در مفرد آن.

۲- هنگامی که «الف» جمع بین دو حرف عله قرار گیرد؛ مانند: «اواول» (جمع اوّل) ← «اوائل»، «نیایف» (جمع نیف) ←

«نیائف»

۲- قلب واو به یاء

الف - هنگامی که «واو» و «یاء» در کلمه و یا شبه کلمه در کنار هم باشند به شرط آنکه حرفی که مقدم است ساکن بوده و

قلب نشده باشد؛ مانند:

سَبِود ← سَبِید ؛ ضاربوی ← ضاربوی (ضاربی) ؛ مَرْمُوی ← مَرْمُوی (مَرْمِی)

برخلاف «زیتون»؛ زیرا در کنار هم نیستند و «ابو یاسر»؛ زیرا در یک کلمه نیستند و «طویل» و «غیور»؛ چون حرف مقدم

متحرک است و «دیوان»؛ چون حرف مقدم (یاء) قلب شده است (اصل آن دوآن بوده است)

ب - هنگامی که «واو» بین کسره و «الف» قرار گرفته باشد و آن در دو مورد است:

۱- در مصدر اجوف ثلاثی مجرد؛ مانند: «صیام»؛ بر خلاف «قوام» ← ثلاثی مزید است.

۲- در اسامی جمع؛ به شرط اینکه «واو» در مفرد ساکن باشد؛ مانند: دَوَّار (مفرد: دار) ← دِیَار، ثَوَّاب (مفرد: ثوب) ← ثِیَاب،

رِوَاض (مفرد: رَوْض) ← رِیَاض

برخلاف «طِوَال» (مفرد: طویل) ← هِیرَا «طویل» متحرک الواو است.

و برخلاف «سِوَار» (النگو) و «صِوَان» (قفسه) ← چون مفرد هستند اعلال نشده اند.

ج) هنگامی «واو» در آخر اسم معرب بیاید و ماقبل آن حرکت ضمه باشد و آن در دو مورد است:

۱- در دو مصدر «تفعّل» و «تفاعل» فعل ناقص مانند:

التَرَجُّو ← التَرَجُّی (التَرَجِّی) ؛ التَرَاضُو ← التَرَاضِی (التَرَاضِی)

۲- اسامی جامدی که بر وزن «أفعل» جمع بسته و به «واو» ختم می شوند مانند:

أَدْلُو (جمع دَلُو) ← أَدْلِی (أَدْلِی)

د) هنگامی که واو سومین حرف اصلی و صفتی بر وزن «فعلی» باشد:

دُنُوْی ← دُنُوْی (دنیا) ، غُلُوْی ← غُلُوْی (غلیا)

۳- قلب یاء به واو

هنگامی که «یاء» سومین حرف اصلی و موصوفی بر وزن «فَعْلَى» باشد مانند:

فَتَّوْی ← فَتَّوْی ، تَفَّوْی ← تَفَّوْی

۴- قلب ضمه به کسره

ضمه قبل از «یاء» تبدیل به کسره می شود به شرطی که «یاء» اولین حرف اصلی نباشد مانند:

مَبَّیْع ← مَبَّیْع ؛ مَرْمِی ← مَرْمِی ؛ تَرَجَّی ← تَرَجَّی

برخلاف «ییسر» که می شود «یوسر»، چون «یاء» اولین حرف اصلی است قلب به «واو» شده است.

ششم - مشتق و جامد (متصرف و غیر متصرف)

۱) افعال مشتق (متصرف) افعالی هستند که به ماضی و مضارع و امر صرف می شوند (اغلب افعال در عربی متصرف هستند).

۲) افعال جامد (غیر متصرف) افعالی هستند که به یک شکل استعمال شده اند و دو نوع هستند:

الف) افعال جامدی که تنها به صیغه ماضی هستند مانند: «عَسَى»، «أیس»

ب) افعال جامدی که تنها به صیغه امر هستند مانند: «هَبْ»، «تَعَال»

نکته: برخی از افعال هستند که به صورت ماضی و مضارع استعمال شده اند (این افعال اندک هستند) برخی از افعال مقاربه این

چنین هستند؛ مانند: مَابْرَحَ، مَانْفَكَّ، مافتیء، آوشک، کاد.

هفتم- فعل معرب و مبنی

فعل معرب، فعلی است که به سبب عوامل متعددی که بر آن داخل می شود، آخر آن تغییر پیدا می کند؛ مانند:

يَضْرِبُ ← لَمْ يَضْرِبْ، لَنْ يَضْرِبَ

فعل مبنی، فعلی است که به سبب عوامل متعددی که بر آن داخل می شود، آخر آن تغییر پیدا نمی کند؛ مانند:

يَضْرِبَنَّ ← لَمْ يَضْرِبَنَّ، لَنْ يَضْرِبَنَّ

در زبان عربی فعلهای مبنی عبارتند از:

۱- چهارده صیغه ی فعل ماضی ۳ - دو صیغه ی جمع مونث مضارع

۲- شش صیغه ی امر حاضر ۴ - برخی صیغه های مضارع مؤکد

تمرین:

- ۱- «أنتِ..... رَبِّكِ بخشوع» عين الصحيح (آزاد ۸۳)
- الف) تدعون (ب) تدعين (ج) تدعوين (د) تدعيين
- ۲- «تُب الى الله تنجُ» خاطب بالعبارة المخاطبتين. (سراسری ۸۴)
- الف) تُبا.....تنجيان ! (ب) تُبا..... تنجيا ! (ج) توبا..... تنجوان ! (د) توبا..... تنجوا !
- ۳- عين الخطأ من «أقام - يقيم» (آزاد ۸۴)
- الف) أنتم: أقمتهم - تقيمون (ب) أنتن: أقمتن - تقيمن (ج) هن: أقمن - يقمن (د) نحن: أقمنا - نقيم
- ۴- ماهو الصحيح؟ (سراسری ۷۸)
- الف) لَمَّا تعود الى البيت تراه نظيفاً (ب) لَمَّا تعد الى البيت تراه نظيفاً
- ج) لَمَّا تعد الى البيت تراها نظيفاً (د) لَمَّا تعود الى البيت تراها نظيفاً
- ۵- با عنایت به قواعد عمومی اعلال قواعد به کارگرفته شده در «بخاف»، «رضوا» و «يقول» به ترتیب کدامند؟ (آزاد ۸۵)
- الف) حذفی، قلبی، سکونی. (ب) قلبی، حذفی، سکونی.
- ج) قلبی، سکونی، حذفی. (د) سکونی، حذفی، قلبی.
- ۷- کدامیک از موازد زیر در زمینه قواعد اعلال صحیح نمی باشد؟ (آزاد ۸۵)
- الف) حرف عله مشدد اعلال نمی شود.
- ب) اعلال قلبی بر اسکان مقدم است.
- ج) عين الفعل معتل العين و اللام در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود.
- د) در بحث اعلال حرکت عارضی به حساب می آید.
- ۸- «..... یدعون و..... ترمین» عين الخطأ للفراغین. (سراسری ۸۷)
- الف) هم / أنتن لَن (ب) هم لَم / أنت لَن (ج) هن / أنت (د) هن لَم / أنتن
- ۹- «..... / یدنون /..... لم تدنوا» عين الخطأ للفراغین. (سراسری ۸۸)
- الف) هم / انتم (ب) هن / أنتن (ج) هن / أنتما (د) هم / انتما
- ۱۰- «هم شووا - هن یغزون» عين الصحيح عن اعلال الفعلین. (سراسری ۸۹)
- الف) بالقلب و الحذف - بالحذف و القلب (ب) بالقلب و الحذف - دون اعلال
- ج) بالقلب و الإسکان - دون اعلال (د) بالإسکان و الحذف - بالإسکان و الحذف
- ۱۱- «أنت ترضین عنهن و لكنهن لم یرضین عنک» عين الصحيح عن اعلال الفعلین. (سراسری ۹۰)
- الف) بالقلب / بالحذف (ب) بالحذف / بالإسکان
- ج) بالحذف / دون اعلال (د) دون اعلال / بالإسکان

اسم

تعریف اسم: کلمه ای است که فی نفسه (بدون وابستگی به کلمه دیگر) و بدون اینکه همراه با یکی از زمانها باشد دلالت بر معنایی می کند مانند زید، کتاب، علم، ضارب، مفید.

قبل از آغاز مبحث نگاهی اجمالی می افکنیم به مباحثی که در خصوص اسم مطرح می باشد و در تحلیل صرفی اسم به آنها اشاره می شود:

یکم - متصرف و غیر متصرف

متصرف به **جامد** و **مشتق** تقسیم میشود که مشتق عبارت است از: ۱ - اسم فاعل؛ ۲ - اسم مفعول؛ ۳ - صفت مشبیه؛ ۴ - افعال التفضیل؛ ۵ - اسم مبالغه؛ ۶ - اسم مکان؛ ۷ - اسم زمان؛ ۸ - اسم آلت.

دوم - مصدر: ۱ - مجرد؛ ۲ - مزید؛ ۳ - میمی

ملحقات مصدر (۱ - مصدر صناعی ۲ - اسم مصدر ۳ - مره و نوع)

سوم - مفرد و مثنی و جمع: جمع به سالم و مکسر منقسم است و جمع سالم به جمع مذکر و جمع مؤنث تقسیم می شود. **چهارم - مذکر و مؤنث.**

پنجم - معرب و مبنی: معرب شامل مباحث ۱ - اسم مقصور و ممدود و منقوص؛ ۲ - اعراب تقدیری؛ ۳ - منصرف و غیر منصرف، است.

ششم - معرفه و نکره: معرفه شش قسم می باشد: ۱ - علم؛ ۲ - ضمیر؛ ۳ - اسم اشاره؛ ۴ - اسم موصول؛ ۵ - معرفه به «ال»؛ ۶ - مضاف.

۱ - متصرف و غیر متصرف

اسم متصرف اسمی است که قابلیت مثنی و جمع و تصغیر و منسوب شدن را داشته باشد مانند: «مدینه» که گفته می شود، «مَدِينَتَانِ، مَدْنٌ، مَدِينَةٌ، مَدَنِيٌّ».

اسم غیر متصرف اسمی است که یک حالت بیشتر ندارد، مانند: «مَنْ» در جملات «مَنْ الرَّجُلُ الْآتِيُّ»؛ «مَنْ الْمَرْأَةُ الْآتِيَةُ» در حالت تذکیر و تأنیث و تشبیه و جمع به یک صورت استعمال می شود.

اسم متصرف دو نوع می باشد:

۱ - جامد؛ ۲ - مشتق

۱ - جامد: اسمی است که از ریشه فعلی اخذ نشده باشد؛ مانند: «رَجُلٌ، دِرْهَمٌ».

۲ - مشتق: اسمی است که از ریشه فعلی أخذ شده باشد؛ مانند: «ناظر، مریض».

اسامی مشتق ۸ نوع می باشد که عبارتند از: ۱ - اسم فاعل؛ ۲ - اسم مفعول؛ ۳ - صفت مشبیه؛ ۴ - افعال التفضیل؛ ۵ - اسم مبالغه؛ ۶ - اسم مکان؛ ۷ - اسم زمان؛ ۸ - اسم آلت.

۱ - اسم فاعل: صیغه ای است که دلالت بر انجام عملی می کند.

کیفیت ساخت اسم فاعل:

الف) ثلاثی مجرد: بر وزن «فَاعِل» می باشد؛ مانند: شاکر، حامد.

ب) غیر ثلاثی مجرد: به این صورت است که در فعل مضارع معلوم، حرف مضارع (أ، ت، ی، ن) را تبدیل به «مُ» میکنیم و

حرف ماقبل آخر را همواره مکسور «بِ» می کنیم؛ مانند: یُكْرِمُ مُكْرِمٌ یَتَقَدَّمُ مُتَقَدِّمٌ یَسْتَغْفِرُ مُسْتَغْفِرٌ ←

۲ - اسم مفعول: صیغه ای است که دلالت بر عملی می کند که بر روی آن انجام شده است.

کیفیت ساخت اسم مفعول:

الف) ثلاثی مجرد: بر وزن «مَفْعُول» می باشد؛ مانند: مَنصُور، مَهْزُوم.

ب) غیر ثلاثی مجرد: به این صورت است که در فعل مضارع مجهول، حرف مضارعه (أ، ت، ی، ن) را تبدیل به میم مضموم

«مُ» می کنیم، مانند: یُكْرِمُ مُكْرِمٌ یَعْتَظِرُ مُنْتَظِرٌ ←

اسم مفعول از فعل متعدی ساخته می شود، در صورتی که فعل لازم باشد به واسطه حرف جر متعدی می شود؛ مانند: «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ»

نکته: دو صیغه «فَعُول» و «فَعِيل» بین اسم فاعل و اسم مفعول مشترک هستند زیرا گاهی به معنای فاعل هستند مانند:

«صَبُور» و «نَصِير» و گاهی به معنای مفعول هستند مانند: «رَسُول» و «جَرِيح».

۳ - صفت مشبیه: صیغه ای است که از فعل لازم مشتق می شود تا بر معنای ثبوت دلالت کند، مانند: حَسَنٌ، كَرِيمٌ.

نکته: منظور از ثبوت، وجود صفت بدون مقید بودن به زمان می باشد؛ بنابراین هر اسمی که از ثلاثی گرفته شود و به معنای

اسم فاعل باشد ولی بر وزن آن نباشد و دلالت بر معنای ثبوت کند، صفت مشبیه می باشد؛ مانند: «فَرِحٌ، أَحْوَلٌ، شَبَعَانٌ، بَطَلٌ،

ضَخْمٌ، شَرِيفٌ».

کیفیت ساخت صفت مشبیه:

الف) ثلاثی مجرد: از ثلاثی مجرد به دو گونه است:

۱- اگر به معنای رنگ یا عیب و یا زینت باشد بر وزن «أَفْعَل» ساخته می شود، مانند: أَسْوَدَ، أَعْرَجُ، أَبْلَجُ (به معنای زیبا).

۲- در غیر موارد بالا، دارای وزنهای مختلفی است، مانند: فَعَّلَ (صَعَّبَ)، فَعَّلَ (صَلَّبَ)، فَعَّلَ (جَبَّانَ)، فَعَّلَ (شَجَّاعَ)، فَعَّلَ (سَيِّدَ)، فَعَّلَ (كَرِيمَ)، فَعَّلَ (عُرْيَانَ)، فَعَّلَ (ذَنَقَ: بخیل)، فَعَّلَ (صَبَّ)، فَعَّلَ (عَطَّشَانَ)، فَعَّلَ (بَطَلَ).

ب) غیر ثلاثی مجرد: از غیر ثلاثی مجرد مانند اسم فاعل می باشد یعنی در فعل مضارع معلوم، حرف مضارع (أ، ت، ی، ن)

را تبدیل به «مَ» میکنیم و حرف ماقبل آخر را همواره مکسور «ـِ» می کنیم، مانند: مُعْتَدِلٌ، مُسْتَقِيمٌ، مُطْمَئِنٌ.

۴ - افعال التفضیل: صیغه ای است که دلالت بر توصیف چیزی بیش از دیگری می کند، مانند: «يُوسُفُ أَكْبَرُ مِنْ دَاوُدَ».

کیفیت ساخت افعال التفضیل:

۱ - کیفیت ساخت افعال التفضیل از ثلاثی بر وزن «أَفْعَل» می باشد؛ مانند: «أَكْرَمَ، أَعْلَمَ».

نکته: «خَيْرٌ و شَرٌّ» افعال تفضیل هستند و اصل آنها «أَخِيرٌ و أَشْرٌ» بوده که همزه آنها به دلیل کثرت استعمال افتاده است.

شروط افعال تفضیل در ثلاثی:

الف - ثلاثی مجرد باشد بر خلاف «زاحم» ← زیرا غیر ثلاثی مجرد است.

ب - متصرف باشد بر خلاف «نعم» ← زیرا جامد است.

ج - معلوم باشد بر خلاف «حمید» ← زیرا مجهول است.

د - تام باشد بر خلاف «کان» ← زیرا ناقص است.

ه - قابلیت برتری دادن داشته باشد بر خلاف «فَنَى، مَاتَ» ← زیرا قابلیت برتری دادن را ندارند.

و - دلالت بر رنگ نکند بر خلاف «خَضَرَ» ← زیرا دلالت بر رنگ می کند.

ز - دلالت بر عیب نکند بر خلاف «عَمَى» ← زیرا دلالت بر عیب می کند.

۲ - کیفیت ساخت افعال التفضیل از غیر ثلاثی، رنگ، عیب و زینت.

برای ساختن افعال تفضیل از غیر ثلاثی، رنگ، عیب و زینت آنها را به صورت مصدر منصوب (که تمییز می باشد) بعد از

واژگانی چون «أَشَدُّ، أَكْبَرُ، أَكْثَرُ، أَعْظَمُ» می آوریم؛ مانند: «هُوَ أَكْثَرُ إِحْتِرَاماً لِأَبِيهِ، هُوَ أَشَدُّ بِيَاضاً وَ أَكْثَرُ حَوْلًا»، «أَعْيُنُكَ أَوْفَرُ

دَعْباً مِنْ عَيْنِهِ».

نکته: گاهی افعال تفضیل معنای تفضیل ندارد و به معنای اسم فاعل و برای مبالغه استعمال می شود، مانند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ

يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» که کلمه «أَعْلَمُ» در این آیه به معنای «عالم» است.

۵ - اسم مبالغه: صفتی به معنای اسم فاعل است که بیانگر فراوانی صفت است و فقط از ثلاثی ساخته می شود.

مشهورترین اوزان اسم مبالغه عبارتند از:

۱ - فَعَّال (ضَرَّاب) ؛ ۲ - فَعَّالَةٌ (عَلَّامَةٌ) ؛ ۳ - مِفْعَال (مِقْدَام) ؛ ۴ - فَعَّيْل (صِدِّيق) ؛ ۵ - مِفْعِيل (مِعْطِير) ؛ ۶ - فُعْلَةٌ (ضَحَكَةٌ) ؛ ۷ - فَعِيل (حَذِر) ؛ ۸ - فَعِيل (رَحِيم) ؛ ۹ - فَعُول (كَذُوب).

۶ و ۷ - اسم مکان و اسم زمان:

اسم مکان: صیغه ای است که بر محل وقوع فعل دلالت می کند، مانند: «مَطْبَخ».

اسم زمان: صیغه ای است که بر زمان وقوع فعل دلالت دارد، مانند: «مَغْرِب».

کیفیت ساخت اسم مکان و زمان:

الف) ثلاثی مجرد:

۱ - بر وزن «مَفْعَل»:

الف) از ثلاثی صحیح الآخر؛ مشروط بر این که فعل آن در مضارع مضموم العین؛ مانند: يَرْقُبُ (مَرْقَب) یا مفتوح العین؛ مانند: يَجْمَعُ (مَجْمَع) باشد.

ب) از ثلاثی معتل الآخر؛ مانند: «مَغْزَى»، «مَرْمَى».

۲ - بر وزن «مَفْعِل»:

از ثلاثی صحیح الآخر؛ مشروط بر این که فعل آن در مضارع مکسور العین باشد؛ مانند: «مَجْلِس» یا در ماضی معتل «الفاء» باشد؛ مانند: «مَوْرِد».

نکته: برخی کلمات با وجود اینکه در مضارع مضموم العین هستند ولی بر وزن «مَفْعِل» می آیند، مانند: «مَغْرِب، مَشْرِق،

مَسْجِد، مَنَسِيك، مَجْزِر (کشتارگاه)، مَنبِت، مَفْرِق (وسط الرأس)، مَقْسِط (کشتزار)، مَسْكِن».

ب) غیر ثلاثی مجرد:

اسم مکان و اسم زمان غیر ثلاثی به مانند اسم مفعول در غیر ثلاثی ساخته می شوند؛ مانند: «مُنْصَرَف، مُجْتَمَع، مُسْتَقَر».

۸ - اسم آلت: صیغه ای است که دلالت بر وسیله عمل می کند و دو نوع می باشد: الف) مشتق ؛ ب) غیر مشتق.

الف) مشتق: اسم آلت مشتق از فعل ثلاثی متعدی ساخته می شود و دارای ۳ وزن می باشد که عبارتند از:

۱ - مِفْعَل: «مِبْرَد» (سوهان)، «مِبْضَع» (چاقوی جراحی) ؛

۲ - مِفْعَلَةٌ: «مِکْنَسَةٌ»، «مِرْمَلَةٌ» (شن دان) ؛

۳ - مِفْعَال: «مِفْتاح، مِفْرَاض».

ب) غیرمشتق: اوزان مختلفی دارد که بدون ضابطه و قاعده هستند؛ مانند: «جَرَس، سِکِّین».

تمرین:

۱ - اسم تفضیل از ریشه «مَرَّ» در باب استفعال کدام است؟ (سراسری ۹۰)

الف) أَمْرٌ ب) أَسْتَمَرُّ ج) أَكْبَرُ مُسْتَمَرٌّ د) أَشَدُّ اسْتَمَرَّاراً

۲ - «إِنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ اللَّعَانَ السَّبَابِ» عَيْنِ الصَّحِيحِ عَنِ «اللَّعَانِ» وَ «السَّبَابِ». (آزاد ۸۳)

الف) اسم فاعل - اسم فاعل ب) اسم فاعل - اسم مبالغه

ج) اسم مبالغه - اسم مبالغه د) صفة مشبهة - اسم فاعل

۳ - «طُولُ جَمَاكِ الْمَاءِ فِي مُسْتَقَرِّهِ يَغْيِرُهُ لَوْنًا وَ رِيحًا وَ مَطْعَمًا!» عَيْنِ الصَّحِيحِ عَنِ كَلِمَتِي «مُسْتَقَرٌّ - مَطْعَمٌ» (سراسری ۸۹)

الف) اسم مکان / اسم مکان ب) مصدر میمی / مصدر میمی

ج) مصدر میمی / اسم مکان د) اسم مکان / مصدر میمی

۴ - عَيْنِ الصَّحِيحِ عَنِ اسْمِ الْمَفْعُولِ مِنْ فِعْلِي «دَانَ - قَالَ». (سراسری ۸۰)

الف) مدان - مقول ب) مدین - مقیل ج) مدیون - مقال د) مدین - مقول

دوم - مصدر

مصدر اسمی است که بر حالت یا عملی دلالت می کند؛ مصدر به ۱ - مجرد، ۲ - مزید، ۳ - میمی تقسیم می شود.

۱ - مجرد: الف - ثلاثی؛ مانند: «فَضْلٌ» ؛ ب - رباعی؛ مانند: «زَلْزَلَةٌ».

۲ - مزید: در مبحث افعال ثلاثی مزید به این نوع مصدر اشاره شد.

۳ - مصدر میمی: مصدری است که در معنا فرقی با مصدر غیر میمی ندارد ولی در شکل و قالب برای ساختن آنها در ابتدای

هر فعلی حرف «میم» اضافه می شود.

کیفیت ساخت مصدر میمی از ثلاثی مجرد: در ثلاثی بر وزن «مَفْعَلٌ» ساخته می شود، مانند: «مَنْظَرٌ، مَضْرَبٌ، مَرْمِيٌّ»؛ اگر

مثال و صحیح اللام باشد بر وزن «مَفْعِلٌ» ساخته می شود، مانند: «مَوْعِدٌ» (وَعَدَ، يَعِدُ)، «مَوْقِعٌ» (وَقَعَ، يَقَعُ).

کیفیت ساخت مصدر میمی از غیر ثلاثی مجرد: در غیر ثلاثی مانند اسم مفعول ساخته می شود؛ به این صورت که در فعل

مضارع مجهول، میم مضموم «مُ» را جایگزین حرف مضارعه می کنیم، مانند: «مُكْرَمٌ» (يُكْرِمُ)، «مُنْخَدِرٌ» (يُنْخَدِرُ)، «مُزْدَحِمٌ»

(يَزْدَحِمُ).

ملحقات: ۱ - مصدر صناعی ۲ - اسم مصدر ۳ - مره و نوع

۱ - مصدر صناعی: اسم منسوبی است که به آن «تاء» تأنیث اضافه می شود و دارای معنای مصدر است و از اسامی ذیل

ساخته می شود:

الف) اسم فاعل: جاهلیّه، عالمیّه

ب) اسم مفعول: مَعْدُورِيَّة

ج) افعال تفضیل: اَرْجِيَّة، اَسْبَقِيَّة

د) اسم جامد: اِنْسَانِيَّة

ه) اسم علم: عُثْمَانِيَّة

و) مصدر: اِسْنَادِيَّة

ز) مصدر میمی: مَصْدَرِيَّة

۲ - اسم مصدر: اسمی است که دارای معنای مصدر است ولی حروف فعلی آن از مصدر کمتر است، مانند: «عطاء» اسم مصدر

«عطاء» است («إعطاء» مصدر فعل «أعطى» است).

۳ - الف) مصدر مرّه: مصدری است که بر وقوع یکبار فعل دلالت می کند، مانند: «ضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً»، «أَخَذْتُه أَخْذَةً».

ب) مصدر نوع: مصدری است که بر چگونگی و نوع فعل دلالت می کند، مانند: «وَتَبَّ عَلَيْهِ وَتَبَّ الْأَسَدِ»، «خَبَرْتُهُ خَبْرَةً

الْحَكِيمِ».

کیفیت ساخت مصدر مرّه و نوع از ثلاثی مجرد: در صورتی که فعل ثلاثی باشد مرّه بر وزن «فَعْلَةٌ»، مانند: ضَرَبْتُهُ؛ و نوع بر

وزن «فِعْلَةٌ»، مانند: «مِشِيَّةً»، ساخته می شود.

کیفیت ساخت مصدر مرّه و نوع از غیر ثلاثی مجرد: در غیر ثلاثی مجرد؛ مصدر مرّه و نوع بر وزن فعلشان به علاوه «تاء»

تأنیث ساخته می شوند، مانند: «اِنطَلَقْتُ اِنطِلَاقَةً»، «اَلتَفَتُ التَّفَاتَةَ الطَّبِي».

نکته ۱: مصدری که در اصل مختوم به تاء است لازم است که از واژگانی استفاده کرد تا مشخص شود که مصدر مرّه یا نوع

است؛ بنابراین اگر مصدری بر وزن «فَعْلَةٌ» مانند «رَحْمَةٌ» یا «فِعْلَةٌ» مانند «خَبْرَةٌ» باشد بر مرّه یا نوع دلالت نمی کند مگر

اینکه همراه با قرینه یا منفی باشد:

مثال برای مرّه: «رَحِمْتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً» ؛ «مَا رَحِمْتُهُ غَيْرَ رَحْمَةٍ»

مثال برای نوع: «خَبَرْتُهُ خَبْرَةً حَكْمِيَّةً» ؛ «دَخَرَجْتُهُ دَخْرَجَةً لِاَغَيْرُ»

نکته ۲: اگر مصدری بر وزن «فَعْلَةٌ» باشد برای ساختن مرّه و نوع باید اعراب آن را تغییر داد.

مرّه ← دَرَبَةٌ ← دَرَبْتُ بِالذَّرْسِ دَرَبَةً.

نوع ← دَرَبَةٌ ← دَرَبْتُ دَرَبَةً النَّشِيطِ.

مانند: دَرَبَةٌ (تمرین و آمادگی)

نکته ۳: مصدر مره تنها بر فعل جوارح حسی دلالت می کند مانند «جَلَسَ» و بر فعل باطنی مانند «أَعْلَمَ، أَلْجَهْلُ، أَلْجُبْنُ» یا صفت ثابت مانند «أَلْحُسْنُ، أَلْكَرَمُ، أَلْبُخْلُ» دلالت نمی کند.

سوم - مفرد و مثنی و جمع

(الف) مفرد: اسمی است که دلالت بر یکی می کند.

(ب) مثنی: اسمی است که دلالت بر دو می کند.

(ج) جمع: اسمی است که دلالت بر بیش از دو می کند.

(ب) کیفیت ساختن مثنی

انتهای اسم مفرد مفتوح می شود و سپس:

۱ - در حالت رفع «ان» به آن اضافه می شود؛ مانند: «حَضَرَ الرَّجُلَانِ».

۲ - در حالت نصب و جر «ین» به آن اضافه می شود؛ مانند: «إِشْتَرِيَ الْكِتَابَيْنِ».

واژگان ملحق به مثنی:

گروه اول: اِثْنَانٍ، اِثْنَتَانِ، ثِنْتَانِ.

گروه دوم: «كِلَا، كِلْتَا» که به ضمیر اضافه شوند.

نکته ۱ - «أَبْوَانٍ» برای «أَلَبٌ وَ أَلَامٌ» و «أَلْقَمَرَانِ» برای «أَلشَّمْسُ وَ أَلْقَمَرٌ» و اسامی مثنی مانند «حَسَنَيْنِ، مُحَمَّدَيْنِ» مانند گروه اول و دوم هستند.

نکته ۲ - «كِلَا وَ كِلْتَا» در صورتی حکم اعراب مثنی را دارند که به ضمیر اضافه شوند؛ مانند: «لِي كِتَابَانِ كِلَاهُمَا فِي الْبَيْتِ»، «حَضَرَ التَّلْمِيذَانِ وَ سَلَّمْتُ عَلَى كِلَيْهِمَا»، «رَأَيْتُ كِلَيْهِمَا».

و اگر «كِلَا وَ كِلْتَا» به اسم ظاهر اضافه شوند، اعراب آنها در حالت رفع و جر و نصب تقدیری خواهد بود؛ مانند: «سَلَّمْتُ عَلَى كِلَا التَّلْمِيذَيْنِ»، «رَأَيْتُ كِلَا التَّلْمِيذَيْنِ».

نکته ۳ - خبر «كِلَا وَ كِلْتَا» می تواند مفرد و یا مثنی بیاید اگر چه مفرد آمدن خبر صحیح تر و فصیح تر است؛ مانند:

«كِلَا الرَّجُلَيْنِ عَالِمَانِ»، «كِلَا الرَّجُلَيْنِ عَالِمٌ»

کیفیت ساخت مثنی از اسم مقصور:

۱ - در ثلاثی «الف» به حرف اصلی خود که اعلال گردیده بود باز میگردد؛ مانند: عَصَا — عَصَوَانِ، فَتَى — فَتَيَانِ.

۲ - در فوق ثلاثی «الف» همواره قلب به یاء می شود؛ مانند: أَلْمُعْطَى — أَلْمُعْطَيَانِ، أَلْمُصْطَفَى — أَلْمُصْطَفَيَانِ.

کیفیت ساخت مثنی از اسم منقوص:

در منقوص اگر «یاء» حذف شده باشد در تثنیه باز می گردد؛ مانند: هَادٍ — هَادِيَانِ ؛ مُهْتَدٍ — مُهْتَدِيَانِ.

کیفیت ساخت مثنی از اسم ممدود:

۱ - اگر همزه ممدود برای تأنیث باشد، همزه قلب به واو می شود؛ مانند: حَمْرَاءٌ — حَمْرَاوَانِ.

۲ - اگر همزه ممدود جزء اسم باشد، بدون تغییر باقی می ماند؛ مانند: قَرَاءٌ — قَرَأَانَ (قَرَأَانَ).

۳ - اگر همزه ممدود مقلوب از «واو» یا «یاء» باشد دو وجه جایز است؛ مانند: دَعَاءٌ: دُعَاانِ، دُعَاوَانِ ؛ كَسَاءٌ: كِسَائَانِ، كِسَاوَانِ.

کیفیت مثنی کردن اسامی ای که لام الفعل آنها حذف شده است:

۱ - اگر حرف محذوف جایگزین نداشته باشد به هنگام تثنیه باز می گردد؛ مانند: أَبٍ، أَخٍ — أَبَوَانِ، أَخَوَانِ.

به جز در دو کلمه «أَلَيْدٌ و أَلْفَمٌ» که حرف محذوف باز نمی گردد؛ مانند: يَدَانِ، قَمَانِ.

۲ - اگر حرف محذوف جایگزین داشتن داشته باشد با همان جایگزین مثنی می شود؛ مانند:

سَنَةٌ ← سَنَتَانِ ؛ إِسْمٌ ← إِسْمَانِ ؛ ابْنٌ ← ابْنَانِ.

ج) کیفیت ساختن جمع:

کیفیت ساختن جمع مذکر سالم:

الف) در حالت رفع «ون» به اسم مفرد اضافه می شود؛ مانند: مُرْسَلٌ — مُرْسَلُونَ.

ب) در حالت نصب و جر «ین» به اسم مفرد اضافه می شود؛ مانند: مُرْسَلٌ — مُرْسَلِينَ.

استثنائات قاعده فوق:

۱ - «یاء» اسم منقوص حذف می شود و ماقبل «واو» جمع، مضموم می گردد و ماقبل «یاء» جمع، مکسور می گردد؛

مانند: هَادِيُونَ ← هَادُونَ ؛ هَادِيِينَ ← هَادِيِنَ.

۲ - «الف» اسم مقصور حذف می شود و حرکت فتحه قبل از «واو» و «یاء» جمع به نشانه «الف» محذوف باقی می ماند؛

مانند: مُصْطَفَى مُصْطَفَى مُصْطَفُونَ مُصْطَفِيْنَ

۳ - حکم اسم ممدود در جمع مانند حکم آن در تثنیه می باشد؛ مانند: وَضَاءٌ — وَضَاوُونَ؛ بَنَاءٌ — بَنَّاوُونَ / بَنَّاوُونَ

ویژگیهای جمع سالم:

اسمی را می توان جمع بست که دارای یکی از ویژگی های زیر باشد:

۱ - اسم عَلَم باشد به شرط آنکه تاء تأنیث نداشته باشد مانند «معاویة» و مرکب نباشد مانند «عبدالله».

مثال صحیح و درست برای جمع سالم: «مُحَمَّدُونَ، زَيْدُونَ».

۲ - صفت باشد به شرط آنکه:

الف) بتوان به آن «تاء» اضافه نمود؛ مانند: «عالمون».

ب) افعال التفضیل باشد؛ مانند: «اکبرون».

ج) اسم منسوب باشد؛ مانند: «لُبْنَانِيُّونَ، دِمَشْقِيُّونَ، إِصْفَهَانِيُّونَ».

ملحقات به جمع مذکر سالم:

برخی اسامی هستند با وجود اینکه ویژگیهای جمع سالم را ندارند ولی مانند آن جمع بسته می شود از این رو به آنها ملحقات

گفته می شود و آن اسامی عبارتند از: «أُولُو، بَنُونَ، أَهْلُونَ، عَلِيُّونَ، أَرْضُونَ، عَالَمُونَ، سِنُونَ، عَشْرُونَ تا تسعون».

کیفیت ساختن جمع مؤنث سالم:

قاعده عمومی در ساخت جمع مؤنث افزودن «ات» ممدود بر اسم مفرد بدون تغییر آن می باشد.

مانند: مَرِيْمٌ ← مَرِيْمَاتٌ.

استثنائات این قاعده:

در سه مورد هنگام افزودن «ات» اسم مفرد تغییر می کند، که آنها عبارتند از:

۱ - اسم مختوم به «ة» به هنگام اضافه شدن «ات» حرف «ة» از آن حذف می شود؛ مانند: مُؤْمِنَةٌ ← مُؤْمِنَاتٌ.

۲ - در اسم مختوم به الف مقصور یا الف ممدود مانند مثنی عمل می شود؛ مانند:

فُضْلِيٌّ ← فُضْلِيَّاتٌ ؛ رَمِيٌّ ← رَمِيَّاتٌ، عَصَا ← عَصَوَاتٌ ؛ صَخْرَاءٌ ← صَخْرَاوَاتٌ.

۳ - اسم ثلاثی که موصوف و مفتوح الفاء است، اگر صحیح و سالم باشد، عین الفعل آن مفتوح «آ» می گردد؛ مانند:

ظَبِيَّةٌ ← ظَبِيَّاتٌ.

اسامی ای که جمع مؤنث بسته می شوند عبارتند از:

۱ - اسامی علم مؤنث؛ مانند: «هِنْدٌ، وَرْدَةٌ».

۲ - اسامی که به علامت تانیث منتهی می شوند؛ مانند: «جَمِيْلَةٌ، حُمَّى (تب)، صَخْرَاءٌ».

۳ - مصدری که بیش از سه حرف هستند؛ مانند: «إِحْسَانٌ، تَعْرِيفٌ».

۴ - اسامی مذکر غیر عاقل که مصغر یا وصف باشند؛ مانند: «دُرَيْهَمٌ، مَعْدُودٌ».

۵ - اسامی غیر عاقل که در آغاز آنها «ابن» یا «ذی» بیاید؛ مانند: «ابن آوی، ذی القعدة»؛ «بنات آوی، ذوات القعدة».

نکته: غیر از موارد مذکور واژگانی که جمع مؤنث هستند، سماعی می باشند؛ مانند: «حَمَامَات، إِصْطَبَات، سَمَاوَات، أُمَّهَات، نَبِيَّات (بیوه)، شَمَالَات، سُرَادِقَات، سِجِلَّات (کارنامه، پرونده)».

ملحقات جمع مؤنث سالم:

واژگان ملحق به جمع مؤنث: «بَنَات، أَخَوَات، أَوْلَات، بَرَكَات، عَرَفَات».

جمع مکسر:

جمعی است که ساختار اسم مفرد آن تغییر می کند؛ به این ترتیب که:

۱ - بر حروف اصلی یک یا چند حرف افزوده می شود؛ مانند: «سَهَام، أَقْلَام».

۲ - از حروف اصلی کاسته می شود؛ مانند: «رُسُل، کُتُب».

۳ - حرکت آن تغییر می کند؛ یا با فزونی در حروف؛ مانند: «عَصَافِير» (جمع «عَصْفُور»)

و یا با کاستی در حروف؛ مانند: «عُمُد» (جمع «عماد»)

یا بدون فزونی و کاستی در حروف؛ مانند: «أَسَد» (جمع «أسد»).

نکته: برخی کلمات دارای تغییر مقدر (مفروض) هستند و جمع و مفرد آنان یکسان است؛ مانند: «فَلَک»

انواع جمع مکسر: ۱ - جمع قَلَّت، ۲ - جمع کثرت

۱ - جمع قَلَّت: جمع قلت دلالت بر ۳ تا ۱۰ می کند و دارای چهار وزن است که عبارتند از:

أَفْعُل (أَنْفُس)؛ أَفْعَال (أَجْدَاد)، أَفْعَلَةٌ (أَعْمِدَةٌ: جمع عمود)، فِعْلَةٌ (فِتْيَةٌ: جمع فتی).

۲ - جمع کثرت: اوزان جمع کثرت عبارتند از: فُعْل (حُمْر: جمع أحمر)، فُعْل (كُتُب)، فُعْل (صُور)، فِعْل (قِطْع)، فِعْلَةٌ (هُدْيَةٌ که

با قلب یاء هُداة می شود)، فِعْلَةٌ (سَحْرَةٌ)، فِعْلَةٌ (فَيْلَةٌ: جمع فیل)، فُعْل (رُكْع)، فُعْل (عُدَّال: جمع عاذل به معنای عیب جو)،

فُعْلِي (مَرَضِي)، فِعَال (جِبَال)، فُعُول (قُلُوب)، فُعْلَاء (نُبَهَاء: جمع نبیه به معنای نجیب)، أَفْعِلَال (أَنْبِيَاء)، فِعْلَال (عِلْمَان: جمع

غلام)، فُعْلَان (قُضْبَان: جمع قضیب به معنای شاخه بریده شده).

نکته: جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم بین قَلَّت و کثرت مشترک می باشند.

منتهی الجموع / جمع الجمع:

جمع الجمع: هرگاه جمع مکسر به خاطر فراوانی افراد در برگیرنده دوباره جمع بسته شود آن را جمع الجمع نامند؛ مانند:

أَلْيَادِي ← أَلْيَادِي ← أَلْيَادِي ← أَلْيَادِي

أَكَالِب ← أَكَالِب ← أَكَالِب ← أَكَالِب

منتهی الجموع: جمعی است که به یکی از دو طریق زیر ساخته می شود:

الف) بعد از الف، جمع مکسر دارای دو حرف متحرک باشد؛ مانند: «دَرَاهِم، فَوَاصِل، أَنَامِل، سَبَائِك (جمع سبیکه: شمش)».

ب) بعد از الف، جمع مکسر دارای ۳ حرف باشد که حرف وسط آن ساکن باشد؛ مانند: «طَوَامِير، مَثَاقِيل، رِيَّاحِينَ، قَرَاتِيس، أَرَاغِيز (جمع ارجوزه: شعر در بحر رجز)».

نکته ۱: گاهی حرکت دو حرفی که بعد از الف هستند در تقدیر می باشند؛ مانند: «مَوَادِّ، مَطَايَا (جمع مطیه: چهارپا، سواری)».

نکته ۲: هرگاه جمع بر وزن «أَفَاعِل» یا «أَفَاعِيل» باشد؛ مانند: «صَوَاحِب» جمع «صَاحِبَةٌ»، «أَفَاضِل» جمع «أَفْضَل» نمی توان به صورت جمع مکسر آنها را جمع بست بلکه می توان به صورت جمع سالم آنها را جمع بست؛

مانند: صَوَاحِب ← صَوَاحِبَات ؛ أَفَاضِل ← أَفَاضِلِينَ.

نکته ۳ - جایز است دیگر جمع های مکسر که بر وزن منتهی الجموع نیستند با جمع سالم، جمع بست؛ مانند:

سَادَةٌ (جمع سیّد) ← سَادَات ؛ أُنْدِيَةٌ (نادٍ) ← أُنْدِيَات (باشگاه، مجمع).

اسم جمع:

اسمی است که بر جمع دلالت می کند بدون اینکه دارای مفردی از حروف خود داشته باشد؛ مانند: «خَيْل، شَعْب».

و هرگاه بر جمع دلالت کند ولی برای مفرد کردن بتوان «ة» یا «ياء» نسبت اضافه نمود به آن اسم جنس جمعی یا شبیه

جمع گویند؛ مانند: تَفَّاح ← تَفَّاحَةٌ ؛ بَعُوض ← بَعُوضَةٌ ؛ إِفْرَنْج ← إِفْرَنْجِيّ.

نکته ۱ - اسم جمع و شبه جمع مانند کلمات مفرد جمع بسته می شوند؛ مانند: قَوْم (أَقْوَام)، نَجْم (أَنْجُم)، رَكْب (أَرْكَب).

نکته ۲ - با توجه به معنای اسم جمع می توان قواعد کلمات جمع را در ارتباط با آن جاری نمود؛ مانند: «الرَّكْبُ سَارُوا» و با

توجه به لفظ آن قواعد مفرد را جاری نمود؛ مانند: «هَذَا الشَّعْبُ الْعَظِيمُ».

تمرین:

۱ - عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي التَّنْثِيَةِ؟ (سراسری ۸۱)

ب) كُبْرِيَان - كِسَاوَان - مَهْتَدَان - عَصَوَان

الف) كِسَاءَان - مُصْطَفِيَان - بِيضَاءَان - أَخْوَان

د) سَمَاوَان - عَصِيَان - قَمَان - مَوْلِيَان

ج) سَمَاءَان - بِيضَاوَان - قَرَاءَان - مَهْتَدِيَان

۲ - عَيْنُ الْخَطَا. (سراسری ۸۶)

ب) سَلِّمْتُ عَلَي كَلَا الْإِسْتَاذِينَ

الف) زَرْتُ كَلْتِي الْإِسْتَاذَاتِينَ.

د) لَه زَمِيلَان كَلَاهِمَا عَالَمٌ

ج) لِي زَمِيلَتَان كَلَاهِمَا نَشِيطَتَان

۳ - عَيْنُ الصَّحِيحِ عَنِ الْجَمْعِ السَّلَامِ الْإِسْمِي «هَادِي - فَتِي». (سراسری ۸۰)

د) هَادُون - فَتُون

ج) هَادِينَ - فَتِينَ

ب) هَادِيُون - فَتُون

الف) هَادُون - فَتُون

۴ - عَيْنُ الْخَطَا. (سراسری ۸۷)

الف) هما مصطفاتان و راضیتان.....

ب) هم مصطفون و راضون.....

ج) هنّ مصطفات و راضیات.....

د) هی مصطفاء و راضیة.....

۵ - عین ما لیس فیہ جمع سالم للمذکر باللاحاق. (سراسری ۸۸)

الف) ایرانیون - اعلون - عالمون

ب) عالمون - محمّدون - اولو

ج) قاضون - عشرون - بنون

د) مؤمنون - ذوو - سنون

۶ - عین جمع الجمع. (سراسری ۸۴)

الف) أكابر - أفاضلین (ب) آیاد - سادات

ج) الدّیّار - الأیادی (د) الحُبوب - الفواصل

۷ - عین الخطأ. (سراسری ۸۷)

الف) هو قاضٍ و مبتلی بقضائه!

ب) هم قاضون و مبتلون بقضائهم!

ج) هما قاضیان و مبتلیان بقضائهما!

د) هنّ قاضیات و مبتلات بقضائهن!

۸ - عین الخطأ (فی الجمع): (سراسری ۹۲)

۱) لهذه الشركة ثلاثة مهندسين يعملون في تخصصهم!

۲) فی بلادنا علماءمون كثیرون قد أنتجوا آثاراً علمیة مهمّة!

۳) سافرت إلى شاطئ البحر، فإذا الصیّادون مشغولون بالصیّد! ۴) جاء شهر رمضان و الصائمون یسعون لیؤدّوا واجبهم الدینی!

چهارم - مذکر و مؤنث:

مذکر: اسمی است که بر ذکور در حیوانات و انسانها دلالت می کند؛ مانند: «أَبٌ، أَسَدٌ».

مؤنث: اسمی است که بر تأنیث در حیوانات و انسانها دلالت می کند؛ مانند: «أُمٌّ، لَبُوءَةٌ (ماده شیر)».

انواع مذکر و مؤنث:

حقیقی: اسمی که دلالت بر تذکیر و تأنیث واقعی کنند مذکر و مؤنث حقیقی گویند؛ مانند مثال های ذکر شده.

مجازی: اسمی اشیاء که برخی مذکر و برخی مؤنث فرض شده اند بدون اینکه تذکیر و تأنیث حقیقی در آنها باشد، مذکر

مجازی و مؤنث مجازی گویند؛ مانند: بَيْتٌ (مذکر مجازی)، دَوَاةٌ (مؤنث مجازی).

علائم مؤنث

۱ - «تاء» مربوطه؛ مانند: «ضَارِبَةٌ».

۲ - الف مقصوره؛ مانند: «سَلْمَى».

۳ - الف ممدود؛ مانند: «حَسَنَاء».

انواع مؤنث:

۱ - لفظی: مؤنثی می باشد که در آن علامت تأنیث می باشد؛ مانند: «مُعَاوِيَةُ، حَمْرَاءٌ، لَيْلَى».

۲ - معنوی: مؤنثی می باشد که بر مؤنث دلالت می کند ولی در آن علامت تأنیث نیست؛ مانند: «مَرْيَمُ، شَمْسٌ، دَارٌ».

اقسام مؤنث معنوی:

۱ - علمهای مؤنث؛ مانند: «مَرِيْم».

۲ - اسامی مختص به مؤنث؛ مانند: «أُخْت، أُم».

۳ - اسامی سرزمینها، شهرها، قبیله‌ها؛ مانند: «شَام، مِصْر، قُرَيْش».

۴ - اسامی بعضی از اعضاء بدن که زوج می‌باشند؛ مانند: «عَيْن، رِجْل، يَد».

نکته: واژگان فراوانی هستند که مؤنث معنوی می‌باشند ولی جزء هیچ کدام از موارد یاد شده نیستند؛ مانند: «أَرْض، بئر، جَهَنَّم، حَرْب، دَار».

کیفیت مؤنث کردن صفات:

صفات غالباً با افزودن «ة» به آخرشان مؤنث می‌شوند؛ مانند: «مُؤْمِن» که مؤنث آن «مُؤْمِنَةٌ» می‌شود، اما برخی صفات از این قاعده تبعیت نمی‌کنند که عبارتند از:

۱ - صفات بر وزن فَعْلان بر وزن فَعْلَى مؤنث می‌شوند؛ مانند: سَكْران ← سَكْرَى ، غَضبان ← غَضْبَى.

۲ - صفت مشبیه بر وزن أَفْعَل بر وزن فَعْلَاء مؤنث می‌شود؛ مانند: أَحْمَر ← حَمْرَاء ، أْبْيَض ← يَبْيِضَاء.

۳ - افعال التفضیل بر وزن فَعْلَى مؤنث می‌شود؛ مانند: أَكْرَم ← كُرْمَى ، أَصْغَر ← صُغْرَى.

صفات که برای مؤنث و مذکر کردن یکسان به کار می‌روند:

۱ - فَعَالَةٌ: «رَجُلٌ عَلَامَةٌ»، «إِمْرَأَةٌ عَلَامَةٌ».

۲ - مِفْعَالٌ: «رَجُلٌ مِفْعَالٌ»، «إِمْرَأَةٌ مِفْعَالٌ».

در این وزن به ندرت صفت، مؤنث می‌شود: «مِيقَانٌ»، «مِيقَانَةٌ» (زود باور)

۳ - مِفْعِيلٌ: «رَجُلٌ مِعْطِيرٌ»، «إِمْرَأَةٌ مِعْطِيرٌ».

در این وزن به ندرت صفت، مؤنث می‌شود: «مِسْكِينٌ»، «مِسْكِينَةٌ».

۴ - مِفْعَلٌ: «رَجُلٌ مِعْشَمٌ»، «إِمْرَأَةٌ مِعْشَمٌ» (ستمگر، شجاع).

۵ - فَعْلَةٌ: «رَجُلٌ ضَحْكَةٌ»، «إِمْرَأَةٌ ضَحْكَةٌ».

۶ - وزن فَعُول به معنای «فاعل» و فَعِيل به معنای «مفعول»: «رَجُلٌ صَبُورٌ»، «إِمْرَأَةٌ صَبُورٌ»، «رَجُلٌ قَتِيلٌ»، «إِمْرَأَةٌ قَتِيلٌ».

نکته: در فَعُول به معنای «فاعل» و فَعِيل به معنای «مفعول» اگر موصوف ذکر نشود در حالت مؤنث «تاء» به آنها افزوده می‌شود؛ مانند: «رَأَيْتُ جَرِيحاً» (مذکر) ؛ «رَأَيْتُ جَرِيحَةً» (مؤنث).

پنجم - معرب و مبنی

معرب: اسم یا فعلی است که با تغییر عوامل حرکت حرف آخر آن تغییر می یابد.

مانند: «قَدِمَ الْغَائِبُ»، «رَأَيْتُ الْغَائِبَ»، «سَلَّمْتُ عَلَى الْغَائِبِ».

نکته: تغییر در کلمه معرب یا ظاهری است (مانند مثال های بالا) و یا تقدیری است؛ مانند: «قَامَ الْفَتَى».

اسامی معرب

به غیر از ضمائر، موصولات، اسامی شرط، استفهام، کنایات، اغلب اسم های اشاره و برخی اسامی دیگر، مابقی اسم ها معرب هستند.

افعال معرب

در میان افعال، فقط فعل مضارع، به استثنای مضارع نون تأکید دار و مضارع نون تانیث دار (صیغه های ۶ و ۱۲) معرب می باشد.

انواع معرب: ۱ - معرب به حرکات ؛ ۲ - معرب به حروف.

۱ - معرب به حرکات

این معرب چهار دسته می باشند: الف) اسم مفرد، ب) جمع مؤنث سالم، ج) جمع مکسر، د) فعل مضارع بدون ضمیر بارز مرفوع.

ویژگیهای معرب به حرکات:

۱ - مرفوع به ضمه «ـُ» و منصوب به فتحه «ـَ» می شوند به جز جمع مؤنث سالم که نصب آن به کسره «ـِ» است.

۲ - اسم مفرد و جمع مؤنث سالم و جمع مکسر مجرور «ـِ» می شوند به استثنای غیر منصرف که جر آن به فتحه «ـَ» است.

۳ - فعل مضارع مجزوم به سکون «ـُ» می شود به جز معتل الآخر که حرف آخر آن حذف می شود؛ مانند:

«لَمْ يَدْعُ»، «لَمْ يَخْشَ»، «لَمْ يَرَمَ».

۲ - معرب به حروف

معرب به حرف دارای اعراب نیایی هستند (نیابت از حرکات) و چهار دسته می باشند:

۱ - اسماء خمسه: «أَبٌ، أَخٌ، حَمٌّ، فَمٌّ، ذُو».

این اسامی با «واو» مرفوع، با «الف» منصوب و با «یاء» مجرور می شوند؛ مانند: «هَذَا ذُو أَدَبٍ»، «رَأَيْتُ ذَا مَالٍ»، «مَرَرْتُ بِذِي فَضْلٍ».

۲ - اسامی مثنی: اسامی مثنی با «الف» مرفوع، و با «یاء» منصوب و مجرور می شوند؛ مانند:

«جَلَسَ الرَّجُلَانِ»، «أَجَلَسْتُ الرَّجُلَيْنِ»، «جَلَسْتُ مَعَ الرَّجُلَيْنِ».

۳ - جمع مذکر سالم: با «واو» مرفوع و با «یاء» منصوب و مجرور می شوند؛ مانند:

«جَاءَ الْقَادِمُونَ»، «أَحْضَرْتُ الْعَائِبِينَ»، «ذَهَبْتُ بِالْحَاضِرِينَ».

۴ - افعال خمسه: هر فعل مضارعی که به «الف» تشبیه یا «واو» جمع یا «یاء» مخاطبه متصل شود از افعال خمسه می باشد،

این افعال با ثبوت نون مرفوع و با حذف آن منصوب و مجزوم می شوند؛ مانند: «لَنْ يَنْجَحَا»، «لَمْ تَنْجَحِي».

مبنی

مبنی کلمه ای است که حرکت حرف آخر آن ثابت است.

نکته: همه حروف مبنی هستند و اکثر اسامی معرب می باشند و در افعال، اصل مبنی بودن است.

اسم و فعل مبنی به لازم و عارضی تقسیم می شوند.

اسامی مبنی لازم و عارضی:

۱- لازم: به آن دسته از اسامی مبنی گفته می شود که در همه حالات ثابت هستند و عبارتند از: ضمائر، اسامی اشاره،

موصولات، اسامی شرط و استفهام، برخی از کنایات، بعضی از ظروف، اسم فعلها، اسامی اصوات.

۲ - عارضی: به آن دسته از اسامی مبنی گفته می شود که در اصل معرب می باشند و در حالت جدید مبنی بودن را اقتضا

کرده اند و در صورتی که از این حالت خارج شود، دیگر مبنی نخواهد بود؛ این دسته از مبنی ها شش نوع هستند:

الف) منادای مفرده مقصوده؛ حرف آخر آن همواره لفظاً و یا تقدیراً مبنی بر ضم است.

نکته: جمله «یا مؤمنان» مبنی بر «الف» و «یا مؤمنون» مبنی بر «واو» می باشد.

ب) اسم لای نفی جنس در صورتی که مضاف یا شبه مضاف نباشد، حرف آخر آن مبنی بفتح است.

مانند: «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ».

نکته: در مثنی و جمع سالم مبنی بر «یاء» است؛ مانند: «لَا مُؤْمِنِينَ وَ لَا مُؤْمِنِينَ فِي الْمَدِينَةِ».

ج) اعداد مرکب از ۱۱ تا ۱۹؛ مانند: جَاءَ أَحَدَ عَشَرَ غَلامًا.

نکته: قسمت اول عدد «إِثْنِي عَشَرَ» و مؤنث آن «إِثْنَتِي عَشْرَةَ» معرب می باشد؛ «جَاءَنِي إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا وَ إِثْنَتَا عَشْرَةَ امْرَأَةً».

د) کلماتی که از ظروف تشکیل شده اند؛ مانند: «أَزْرُوهُ صَبَاحَ و مَسَاءً»، و حالهایی که ترکیب مزجی هستند؛ مانند: «أَنْتَ جَارِي بَيْتَ بَيْتٍ»؛ آئی «مُلَاصَقًا».

ه) ظروفی که به جمله ها اضافه می شوند؛ مانند: «تَصَافِينَا يَوْمَ تَلَاقِينَا»، «لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ * يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ...» (غافر ۱۵ و ۱۶) و) اسامی جهات ششگانه که عبارتند از: «فَوْقَ، تَحْتَ، يَمِينِ، شِمَالِ، خَلْفَ، قُدَامَ»

ز) اسامی که دارای معانی اسامی جهت و مشابه آنها هستند؛ «قَبْلُ، بَعْدُ، أَوَّلُ، دُونَ، حَسْبُ و غَيْرُ»

نکته: جهت های شش گانه، کلمات «قبل» و «بعد» و مشابه آنها زمانی مبنی هستند که مضاف الیه آنها حذف شده باشد؛ مثال: «جاء زيدٌ و عمروٌ من قبل».

افعال مبنی لازم و عارضی:

۱- لازم: به الف(فعل ماضی؛ ب) فعل امر تقسیم می شود.

الف) فعل ماضی:

۱- افعال ماضی مبنی بر فتح ظاهری: «ضَرَبَ، ضَرَبَا، ضَرَبْتَ، ضَرَبْتَا»

۲- افعال ماضی مبنی بر فتح مقدر: مابقی افعال ماضی (زیرا یا دارای «واو» جمع هستند که در این صورت به خاطر «واو» حرکت فتحه در تقدیر است و یا دارای دیگر ضمایر رفع هستند که به خاطر سکون عارض، حرکت فتحه در تقدیر است).

ب) فعل امر:

۱ - مبنی بر سکون: امری که دارای نون تأنیث هست؛ مانند «إِحْفَظْنَ» یا امری که صحیح الآخر است و به آن حرفی اضافه نشده است مانند «إِحْفَظْ».

۲ - مبنی بر حذف حرف آخر: امری که معتل است و به آخر آن حرفی اضافه نشده است؛ مانند: «أَدْنُ».

۳ - مبنی بر حذف نون: امری که دارای «الف» تشبیه یا «واو» جمع و یا «پاء» مخاطبه است؛ مانند: «إِحْفَظَا، إِحْفَظُوا، إِحْفَظِي».

۴ - مبنی بر فتح: امر مفرد مذکر که به آن نون تأکید اضافه شده است؛ مانند: «إِحْفَظَنَّ».

۲ - عارضی

این قسم از مبنی فقط در فعل مضارع می باشد:

۱ - مبنی بر سکون: مضارعی که دارای نون تأنیث است (صیغه ۶ و ۱۲)؛ مانند: «هَنَّ يَذْهَبْنَ»، «أَنْتَن تَذْهَبْنَ».

۲ - مبنی بر فتح: مضارعی که در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ به آن نون تأکید اضافه شود؛ مانند: «لِيَحْفَظَنَّ».

تمرین:

- ۱- عین الافعال المعربة فی هذه العبارة. (آزاد ۸۴)
۲- «لا يمكن للإنسان أن يتزين بزينة اجمل من المكارم الأخلاقية الدينية، فارغب فيها واجتنب المحارم»
الف) يتزين - ارغب ب) يمكن - اجمل ج) يمكن - يتزين د) ارغب - اجتنب

مباحث معرب

مباحث معرب عبارتند از: ۱ - اسم مقصور، اسم ممدود، اسم منقوص ۲ - اعراب تقدیری ۳ - منصرف و غیر منصرف.
اسم معرب با توجه به آخرین حرف مفرد خود به پنج دسته تقسیم می شود که عبارتند از: اسم مقصور، ممدود، منقوص، صحیح الآخر و شبه صحیح.

الف) اسم مقصور: اسمی است که به «ی» ختم می شود؛ مانند: «أَلْفَتِي، أَلْمُصْطَفَى».

ب) اسم ممدود: اسمی است که به «اء» ختم می شود؛ مانند: «سَمَاء، إِعْطَاء».

ج) اسم منقوص: اسمی است که به «ياء» لازم (متعلق به ریشه کلمه) ماقبل مکسور («ی») ختم می شود؛ مانند: «أَلدَّاعِي، أَلْمُنَادِي».

د) صحیح الآخر: اسمی که به حروف صحیح غیر از همزه ختم شود، اسم صحیح الآخر گفته می شود؛ مانند: «کِتَاب»

ه) شبه صحیح: اسمی که آخر آن «واو» ماقبل ساکن («و») و یا «ياء» ماقبل ساکن («ی») ختم شود شبه صحیح گفته می شود؛ مانند: «دَلْوٌ، ظَبْيٌ».

۲ - اعراب تقدیری

موارد تقدیر حرکات:

۱ - کلمات معربی که به «الف» ختم می شوند؛ مانند: «أَلْفَتِي، يَخْشَى».

۲ - اسم مضاف به یاء متکلم؛ مانند: «مَرَرْتُ بِعَلَامِي».

۳ - کلمات معربی که به واو ماقبل مضموم («و») و یا یاء ماقبل مکسور («ی») ختم شوند؛ مانند: «يَدْعُو الْقَاضِي»، «يَخْشَى الْقَاضِي».

نکته: اعراب این کلمات در حالت رفع و جر تقدیری می باشد ولی در حالت نصب ظاهری می باشد.

تقدیر حرف واو:

در صورتی که جمع مذکر سالم مرفوع، به «یاء» متکلم اضافه شود، «واو» که نشانه رفع است در تقدیر می باشد؛ مانند:
«سُجِنَ ضَارِبِيَّ» (در اصل ضَارِبُوِي بوده است).

تقدیر نون رفع در فعل مضارع

- ۱ - قبل از نون تأکید: «هَلْ تَضْرِبَانَّ» (اصل آن تَضْرِبَانِنَّ بوده است).
- ۲ - قبل از نون وقایه: «هَلْ تُكْرِمُونِي» (اصل آن تُكْرِمُونِنِي بوده است).

تقدیر سکون

زمانی که بعد از سکون، حرف ساکن دیگری باشد، ساکن در تقدیر است؛ مانند: «لَا تَضْرِبِ الرَّجُلَ».

معرب منصرف و معرب غیرمنصرف

اسم معرب منصرف اسمی است که هم تنوین می پذیرد و هم تمامی حرکات اعراب را؛ مانند: «جَاءَنَا رَجُلٌ عَالِمٌ»، «رَأَيْتُ رَجُلًا عَالِمًا»، «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عَالِمٍ».

اسم معرب غیرمنصرف اسمی است که نه تنوین می پذیرد و نه کسره؛ مانند: «قَدِمَ إِبْرَاهِيمُ»، «رَأَيْتُ يَعْقُوبَ»، «سَمِعْتُ مِنْ يُوسُفَ».

اسامی که غیرمنصرف هستند:

- ۱ - اسامی مفرد: الف (علم؛ ب) صفت.
- ۲ - صیغه های جمع بر وزن مَفَاعِلِ و مَفَاعِيلِ.
- ۳ - اسامی مختوم به الف تأنیث.

۱ - اسامی مفرد

الف) علم: اسامی علم در شش مورد غیرمنصرف هستند که آن شش مورد عبارتند از:

یکم) زمانی که مختوم به «ان» زائد باشند؛ مانند: «عُثْمَانُ، رِضْوَانُ، زَيْدَانُ».

نکته: زائد بودن «ان» زمانی است که سه حرف اصلی قبل از «ان» آمده باشد.

دوم) زمانی که علم بر وزن فِعَلِ باشد؛ مانند: «يَزِيدُ، أَحْمَدُ، تَغْلِبُ».

سوم) زمانی که علم مرکب مزجی باشد؛ مانند: «بِعْلَبِكَ، بَيْتَ لَحْمٍ».

نکته: منظور از مرکب مزجی در غیرمنصرف مرکبی است که معرب باشد بر خلاف اعداد مثل «خَمْسَةَ عَشَرَ» و اسامی مختوم

به «وَيْه» مثل «سَيِّبُوَيْه» با آنکه مرکب مزجی می باشند، مبنی هستند.

چهارم) زمانی که علم مؤنث باشد یا لفظی مانند: «معاویة» یا معنوی مانند: «مریم».

پنجم) زمانی که علم، اَعْجَمِي (غیرعرب) باشد که بیش از سه حرف دارد؛ مانند: «يَعْقُوب، اِبْرَاهِيم».

نکته: تمامی آسامی انبیاء غیر منصرف هستند به جز شش اسم: «صالح و نوح و شعیب و محمد و لوط و هود»؛ اختصار «صن شمله» می باشد.

ششم) زمانی که معدول باشد؛ مانند: «عمر» که معدول از «عامر» است و مراد از معدول این است که کلمه از صیغه اصلی خود تغییر یافته است.

ب) صفت

یکم) بر وزن «فَعْلان» که مؤنث آن «فَعْلَى» باشد؛ مانند: «سَكْران» (مؤنث: سَكْرَى).

دوم) بر وزن «أَفْعَل» که با «تاء» مؤنث نشود؛ مانند: «أَحْمَر، أَعْرَج» (مؤنث: حَمراء، عَرِجاء)، «أَفْضَل» (مؤنث: فَضْلى).

سوم) زمانی که معدول از کلمه دیگری باشد؛ مانند: لفظ «أَخْر» معدول از «أُخْرَى» (مؤنث آخر)؛ مانند: «فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخْر».

نکته: اعداد بر وزن «فُعَال، مَفْعَل» در اعداد «أَحَاد / مَوْحَد، ثَنَاء / مَثْنَى تا عَشَار / مَعْشَرَ» غیر منصرف می باشند؛ مانند: «جَاءَ الْقَوْمُ أَحَاداً وَ مَوْحَدًا؛ ثَنَاءً وَ مَثْنَى إِلَى عَشَارٍ وَ مَعْشَرَ» یعنی «وَاحِدًا وَاحِدًا وَ حَمْسَةً حَمْسَةً»؛ «أُولَى أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رَبَاعٍ» (فاطر / ۱).

۲ - صیغه های جمع بر وزن مَفَاعِلِ وَ مَفَاعِيلِ

یکم) زمانی که بر وزن «مَفَاعِلِ» باشد؛ مانند: «مَسَاجِد، أَكْرَام».

دوم) زمانی که بر وزن «مَفَاعِيلِ» باشد؛ مانند: «مَصَابِيح، قَنَادِيل (جمع قندیل: چراغها)، أَنَاثِيد (جمع نشید: سرودها».

نکته: زمانی صیغه جمع غیرمنصرف است که منتهی الجموع باشد چنانکه گذشت؛ همچنین شرط است که مختوم به «تاء» نباشد بنابراین صیغه های جمعی چون «أَسَاتِذَةٌ» و «تَلَامِذَةٌ» منصرف می باشند.

۳- اسم مختوم به الف تَأْنِيث (الف مقصوره «ىِْ»، الف ممدوده «اء»).

اسم مختوم به الف تَأْنِيث بدون هیچ شرطی غیرمنصرف است یعنی اعم از اینکه مفرد باشد مانند «سَكْرَىِْ» و «حَمْرَاءُ» و یا جمع باشد مانند «مَرَضَىِْ»، «أَصْدِقَاءُ» یا علم باشد مانند «سَلَمَىِْ» (اسم زن)، «خَنَسَاءُ» (پهن بینی) و یا صفت باشد مانند «حَبَلَىِْ» (باردار)، «عَدْرَاءُ» (دوشیزه) غیرمنصرف هستند.

نکته: اسم غیرمنصرف هنگامی که مضاف واقع شوند و یا «ال» بر آن وارد شود، مجرور به کسره می شود؛ مانند: «مَرَرْتُ

بِأَفْضَلِ الْعُلَمَاءِ»، «مَرَرْتُ بِالْمَسَاجِدِ»

معرفه شامل ۱ - علم؛ ۲ - ضمیر؛ ۳ - اسم اشاره؛ ۴ - اسم موصول؛ ۵ - معرفه به «ال»؛ ۶ - مضاف، است.

۱ - علم

اسمی است که در میان افراد همجنس خود به یک نفر دلالت می کند.

انواع اسم علم: (۱) مفرد؛ مانند: «سَلِيم»؛

(۲) مرکب: علم مرکب به الف) اضافی: «عَبْدُ اللَّهِ»؛ (ب) مزجی: «بَيْتَ لَحْمٍ»؛ (ج) اسنادی: «تَأَبَّطُ شَرًّا»؛ تقسیم می شوند.

اعراب علمهای مرکب:

۱ - در علم اضافی، کلمه نخست معرب است و با توجه به عوامل حرکت آن تغییر می کند و کلمه دوم همیشه مجرور است؛

مانند: «جَاءَ عَبْدُ الْمَلِكِ»، «رَأَيْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ».

۲ - در علم مزجی، کلمه نخست مبنی بر فتح است و کلمه دوم معرب غیر منصرف است؛ مانند: «رُزْتُ بَيْتَ لَحْمٍ»، «أَعْجَبْتَنِي

بَيْتَ لَحْمٍ»، «أَقَمْتُ يَوْمَيْنِ فِي بَيْتِ لَحْمٍ»^۱.

نکته: علم های مزجی که ختم به «وَيْه» می شوند؛ کلمه اول مبنی بر فتح و کلمه دوم مبنی بر کسر است؛ مانند: «سَبِيؤَيْه».

۳ - علم اسنادی، بدون تغییر باقی می ماند و اعراب آن تقدیری است.

تقسیم دیگری برای علم ها: الف) کنیه ؛ ب) لقب.

الف) کنیه: اسمهایی که با «أَب» و «أُم» آغاز می شوند؛ مانند: «أَبُو يُونُسَ»، «أُم غَامِر».

ب) لقب: اسمهایی که دلالت بر مدح یا ذم دارند؛ مانند: «الْمُصْطَفَى» (لقب پیامبر)، «الشَّنْفَرَى» ای «الْغَلِيظُ الشَّفَتَيْنِ» (لقب

ثابت بن اوس از شعرای جاهلیت).

نکته: در جمله، لقب بعد از اسم می آید؛ مانند: «هَارُونَ الرَّشِيدُ»، «عَمْرُو الْجَاحِظِ»، ولی در کنیه رعایت ترتیب لازم نیست.

نکره شدن علم

زمانی که اسم علمی مشترک برای دو نفر باشد، علم نکره می شود و در این هنگام مثنی و جمع شده و مانند نکره ها بر سر

آن «ال» وارد می شود؛ مانند: «الْيُوسُفَانِ»، «الْيُوسُفُونَ».

۱- «بَيْتَ لَحْمٍ»: الف) در سریانی به معنای بیت الخبز (خانه نان) می باشد (در این زبان «اللحم» به معنای نان می باشد). ب) به معنای قصابی و انبار گوشت: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ إِنَّ مَنْ قَبَلْنَا يَرُونَنَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْعِضُ بَيْتَ اللَّحْمِ فَقَالَ صَدَقُوا وَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبُوا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْعِضُ الْبَيْتَ الَّذِي تُؤْكَلُ فِيهِ لَحُومُ النَّاسِ». ج) «بیت اللحم» ده کوچکی بر تپه که شش میل قبل از جنوب اورشلیم در سرزمین فلسطین و محل ولادت حضرت عیسی علیه السلام که اکنون نیز آنجا مزار مسیحیان جهان است. در استعمال بالا مورد سوم مراد است.

۲ - ضمیر

اسمی است که جایگزین اسم ظاهر می شود، که به دو دسته تقسیم می شود، منفصل و متصل.

مرفوع: هو، هما، هم،...، أَنْتَ، أَنْتُمَا، أَنْتُمْ،...
منفصل: مَنْصُوبٌ: إِيَّاهُ، إِيَّاهُمَا، إِيَّاهُمْ،...، إِيَّاكَ، إِيَّاكُمَا، إِيَّاكُمْ،...

مرفوع: تُو (در قُمْتُ)، ا (در قَامَا)، و (در قَامُوا)، ن (در قُمْنَا)، ي (در قَوْمِي) و...
متصل: مَنْصُوبٌ و مجرور: هُ، هُمَا، هُمْ، هَا و...

۳ - اسم اشاره

اسمی است که دلالت بر امر معینی با اشاره به آن می کند؛ مانند: «هَذَا، ذَلِكَ، تِلْكَ، هَذَا، هَاتَانِ، هَذَيْنِ، هَاتَيْنِ، هَؤُلَاءِ، أُولَئِكَ».

اسامی اشاره مختص مکان

۱ - هُنَا: برای اشاره به مکان نزدیک؛

۲ - هُنَاكَ: برای اشاره به مکان متوسط؛

۳ - هُنَالِكَ، ثَمَّ، ثَمَّةً: برای اشاره به مکان دور.

نکته: اسامی اشاره مختص به مکان یا ظرف هستند و یا مجرور به حرف جر؛ مانند: «جِئْنَا مِنْ هُنَا»، «ذَهَبْنَا مِنْ هُنَاكَ إِلَى هُنَالِكَ».

۴ - اسم موصول

اسمی است که معنای آن با جمله بعد از آن - که صله نامیده می شود - کامل می گردد و به خاص و مشترک تقسیم می گردد؛

۱ - موصول خاص: موصولی است که دارای مذکر و مؤنث و تثنیه و جمع است بر خلاف موصول مشترک که همواره به یک

صورت است. موصول های خاص:

مذکر: الَّذِي، الَّذَانِ، الَّذِينَ
مؤنث: الَّتِي، اللَّتَانِ، اللَّوَاتِي (اللَّاتِي وَ اللَّائِي).

مذکر: الَّذِي، الَّذِينَ، الَّذِينَ }
 (ب) منصوب و مخفوض (مجرور)
 مؤنث: الَّتِي، اللَّتَيْنِ، اللَّوَاتِي (اللَّاتِي و اللَّائِي).

نکته: موصول های خاص به استثنای جمعش (که مختص عاقل است) برای عاقل و غیرعاقل استعمال می گردد؛ مانند:
 «الْأَشْجَارُ الَّتِي أَثْمَرَتْ زَيَّنَتْ الْحَدَائِقَ».

۲ - موصول های مشترک عبارتند از «مَنْ، مَا، ذَا، أَي، ال، ذُو».

نکته ۱: «ال» اسم است به معنای «الَّذِي» و «الَّذِينَ» و بر سر اسم فاعل و مفعول و اوزان مبالغه می آید و فرق آن با دیگر موصولات در این است که دارای اعراب مستقل نیست و اعراب آن وابسته به صله ای است که همراه آن است. مانند: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيءُ الْمُصَوِّرُ» «أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»؛ کلمات «خالق، باریء، مصوِّر و خالقون» اسم فاعل هستند و مانند «الْكَافُّ الْمَرْفُوعُ وَالْبَحْرُ الْمَسْجُورُ»؛ کلمات «مرفوع و مسجور» اسم مفعول هستند.

نکته ۲: «ذُو» کم استعمال می شود؛ به معنای «الَّذِي» نزد قبيله «طِي» می باشد و مبنی بر سکون و مفرد مذکر است:

«فَإِنَّ الْمَاءَ مَاءُ أَبِي وَجَدِّي وَبِئْرِي ذُو حَفْرَتٍ وَذُو طَوَيْتٍ»^۲

نکته ۳: «مَنْ» برای عاقل استعمال می شود؛ مانند: «إِقْبِلْ عُذْرًا مَنِ اغْتَدَّرَ إِلَيْكَ» و جایز است برای غیر عاقل نیز استعمال شود؛ مانند: «يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ».

نکته ۴: «مَا» برای غیرعاقل استعمال می شود؛ مانند: «إِغْفِرْ لَنَا مَا فَرَطَ مِنَّا» و جایز است برای عاقل نیز استعمال شود؛

مانند: «يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»

نکته ۵: «ذَا» برای عاقل و غیرعاقل استفاده می شود به شرط آنکه بعد از «مَنْ» و «مَا» استفهام آمده باشد؛ مانند: «مَاذَا فَعَلْتَ»، «مَنْ ذَا رَأَيْتَ» (یعنی: مَا الَّذِي رَأَيْتَ).

نکته ۶: «أَي» برای عاقل و غیرعاقل استفاده می شود و تفاوت آن با بقیه موصولات در این است که معرب می باشد؛ مانند «يَسْرُنِي أَيُّهُمْ هُوَ قَادِمٌ»، مگر اینکه اضافه شود و ضمیری که در صدر صله قرار دارد، حذف شود که در این صورت مبنی بر

ضم خواهد بود؛ مانند: «رَأَيْتُ أَيُّهُمْ مُتَضَلِّعٌ^۳ مِنَ الْعُلُومِ»؛ در این مثال ضمیر مرفوع «هو» که می بایست قبل از «متضللّع» باشد، حذف شده است.

۵ - معرفی به «ال»

۲ - آب (چاه)، آب پدر و جد من است و چاه من آن چنان چاهی است که من حفر کردم و چیدم

۳ - مُتَضَلِّعٌ: استاد، ماهر

«ال» تعریف دو قسم است؛ الف) «ال» عهد، ب) «ال» جنس.

«ال» حقیقت	} عهد حضوری	الف) «ال» عهد
«ال» استغراق		
	ب) «ال» جنس	عهد ذهنی

«ال» عهد بر اسم نکره وارد می شود و آن را معرفه می کند.

عهد حضوری: مانند: «ضَرَبَنِي الرَّجُلُ» (زمانی که آن شخص حضور دارد).

عهد ذکری: مانند: «كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» («رَسُولًا» قبل از الرَّسُولَ ذکر شده است)

عهد ذهنی: مانند: «إِشْتَرَيْتُ الْكِتَابَ» (کتابی که بین تو و مخاطب شناخته شده است).

ب) «ال» جنس

این «ال» بر نکره داخل می شود و آن نکره معنای جنس (عموم افراد) را می دهد.

۱ - «ال» حقیقت

این «ال» حقیقت و ماهیت جنس را بیان می کند؛ مانند «الرَّجُلُ أَقْوَىٰ مِنْ الْمَرْأَةِ» یعنی حقیقت و جنس مرد قوی تر از

حقیقت و جنس زن است و منظور این نمی باشد که تمام مردها این چنین هستند.

۲ - «ال» استغراق

این «ال» برای در بر گرفتن تمام افراد می باشد؛ مانند: وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا.

۶ - مضاف

زمانی مضاف معرفه می باشد که به اسم معرفه اضافه شود و در واقع از آن کسب تعریف می کند؛ مانند: «کتاب زید»؛ بنابراین

اگر مضاف به نکره باشد، معرفه نخواهد بود؛ مانند: «کتاب رجل»

نسبت:

نسبت عبارت است از الحاق «یاء» مشدد به آخر اسم تا بر انتساب چیزی بر آن دلالت کند، مانند «لبنان» که با افزودن یاء

نسبت می شود «لبنانی».

کیفیت ساختن اسم منسوب از مؤنث، مثنی و جمع:

برای ساختن منسوب از مؤنث، «تاء» و از مثنی و جمع علامت های تشبیه و جمع را حذف می کنیم و در هر سه مورد ماقبل

یاء نسبت را مکسور می کنیم:

مؤنث: «ناصره» منسوب آن می شود «ناصری».

مثنی: «عراقیین» منسوب آن می شود «عراقی».

جمع: «متاجر» منسوب آن می شود «متجری».

کیفیت ساختن اسم منسوب از اسامی ممدود، مقصور و منقوص:

ممدود:

الف) اگر همزه برای تأنیث باشد، همزه قلب به «واو» می شود؛ مانند «بیضاء» منسوب آن می شود «بیضاوی».

ب) اگر همزه بدل از حرف عله باشد، قلب و ثبوت همزه جایز است؛ مانند: «سما» منسوب آن: «سماوی» و «سمائی» جایز است.

ج) اگر همزه اصلی باشد، تغییر نمی کند؛ مانند: «قرآء» منسوب آن می شود: «قرآنی»

مقصور:

الف) اگر سه حرفی باشد، «الف» قلب به «واو» می شود؛ مانند: «فتی» منسوب آن می شود: «فتوی»

ب) اگر پنج حرفی و بیشتر باشد، «الف» حذف می شود؛ مانند: «مصطفی» منسوب آن می شود: «مصطفی»

ج) ۱- اگر چهار حرفی و حرف دوم ساکن باشد، هر دو وجه (قلب و حذف) جایز است؛ مانند: «معنی» منسوب آن می شود:

«معنوی»، «معنی»، «دنیا» منسوب آن می شود: «دنیوی» و «دنیی»

۲- اگر چهار حرفی و حرف دوم فتحه باشد، «الف» حذف می شود؛ مانند: «بردی»: «بردی»

منقوص:

اسم منقوص مانند اسم مقصور می باشد، با این تفاوت که در صورت وجود «واو»، حرف ماقبل آن مفتوح می گردد؛ مانند:

«الشجی» (نگران) منسوب آن می شود: «الشجوی».

«المعتدی» منسوب آن می شود: «المعتدی»، «القاضی» منسوب آن می شود: «القاضوی» و «القاضی».

کیفیت ساختن اسامی مختوم به «یاء» مشدده:

۱- زمانی که بعد از یک حرف باشند، «یاء» دوم قلب به «واو» می شود و «یاء» اول به اصل خود باز می گردد؛ مانند:

«حی»: «حیوی»، «طی»: «طووی»

۲- زمانی که بعد از دو حرف باشند، «یاء» اول حذف و «یاء» دوم قلب به «واو» می شود؛ مانند: «نبی» منسوب آن می شود:

«نبوی»

۳- زمانی که بعد از سه حرف یا بیشتر باشند، واژه بر حالت خود باقی می ماند؛ مانند: «مرمی»: «مرمی»، «شافعی»: «شافعی»،

«کرسی»: «کرسی»

اسامی دارای وزن «فَعِيلَةٌ»:

اسامی ای که بر وزن «فَعِيلَةٌ» هستند، «یاء» آنها حذف و ماقبل «یاء» مفتوح می گردد؛ مانند: «مدینه» منسوب آن می شود:

«مَدَنِيٌّ»

استثناء قاعده فوق: در صورتی که اسامی بر وزن «فَعِيلَةٌ» مضاعف باشند؛ مانند: «جلیله» و یا «واو» العین باشند؛ مانند:

«طَوِيلَةٌ»، قاعده عمومی بر آن جاری می شود: «جلیلی» و «طَوِيلِيٌّ»

اسامی دو حرفی:

اسامی دو حرفی که سومین حرف اصلی آنها حذف شده است در هنگام نسبت حرف محذوف آنها باز می گردد؛ مانند: «أب»

که منسوب آن می شود: «أبوی»، «أخ» منسوب آن می شود: «أخوی»

تمرین: در آیات زیر اسامی منسوب را تعیین کنید:

۱- مَا كَانَ إِِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (آل عمران: ۶۷)

۲- وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ (فصلت: ۴۴)

تست ها:

۱- عین الخطأ فی النسبة: (سراسری ۸۶)

ب) ضیاء: ضیائی / إجراء: إجرائی

الف) صحیفه: صحیفی / صُحُف: صُحُفِ

د) غَضَب: غَضَبِ / غَضَب: غَضَبِ

ج) طالب: طالبی / طالبة: طالبي

تصغیر:

افزودن «یاء» ساکن بعد از دومین حرف اسم معرب به خاطر بیان تقلیل (کمی)، تحقیر و یا تعجب را تصغیر گویند؛

مانند: «دَرِيهَمَات»، «شُويعِر»، «بُنِي»

قاعده کلی ساخت اسم تصغیر:

قاعده کلی عبارت است از مضموم کردن حرف اول و مفتوح کردن حرف دوم؛ مانند: «رَجُل» که مصغر آن می شود:

«رَجِيل»، «عبد» که مصغر آن می شود: «عَبِيد»

کیفیت تصغیر اسامی رباعی و بیشتر از رباعی:

در تصغیر اسامی رباعی و بیشتر از رباعی، حرفی که بعد از «یاء» می باشد، مکسور می گردد؛ مانند: «درهم» که مصغر آن می شود: «دَرِبَهَم»

نکته: موارد زیر از قاعده فوق مستثنی هستند:

۱- اسامی ای که مختوم به علامت تأنیث هستند؛ مانند: «مُهْرَة» که مصغر آن می شود: «مُهْرَة»، «سَلْمَة»، «سَلْمَة» که مصغر آن می شود: «سَلْمَة»، «سَلْمَة» که مصغر آن می شود: «سَلْمَة»

۲- اسامی ای که دارای الف جمع هستند؛ مانند: «اوقات» که مصغر آن می شود: «اوقات»

۳- اسامی علم و صفتی که دارای الف و نون زائده هستند؛ مانند: «سلمان» که مصغر آن می شود: «سَلْمَان»، «سکران» که مصغر آن می شود: «سکیران»

کیفیت تصغیر اسامی ای که دومین حرف آنها عله می باشد:

اسامی ای که دومین حرف آنها عله می باشد، در صورتی که اعلال قلب در آنها واقع شده باشد در هنگام تصغیر به اصل خود باز می گردند؛ مانند: «باب» که مصغر آن می شود: «بَاب»، «ناب» که مصغر آن می شود: «نَاب»، «نویب» که مصغر آن می شود: «نَوَيْب»، «موسیر» که مصغر آن می شود: «مُوسِر»، «میزان» که مصغر آن می شود: «مُوزِن»، «دینار» (اصل آن دِنَار بوده است) که مصغر آن می شود: «دَنَانِر»

نکته: در صورتی که الف قلب از همزه و یا زائده باشد، الف قلب به واو می گردد؛

مثال الف قلب: «آصال» که مصغر آن می شود: «أَوْصَال»

مثال الف زائده: «خادم» که مصغر آن می شود: «خَوَيْدَم»

کیفیت تصغیر اسامی ای که سومین حرف آنها عله می باشد:

الف) اسامی ای که سومین حرف آنها «الف» یا «واو» می باشد، به هنگام تصغیر قلب به «یاء» گردیده و با «یاء» تصغیر ادغام می گردند؛ مانند: «عصا» که مصغر آن می شود: «عَصَى»، «عجوز» که مصغر آن می شود: «عُجَيْرٌ»

ب) اسامی ای که سومین حرف آنها «یاء» می باشد، به هنگام تصغیر حرف «یاء» آنها با «یاء» تصغیر ادغام می گردد؛

مانند: «مریم» که مصغر آن می شود: «مَرِيْمٌ»، «جمیل» که مصغر آن می شود: «جَمِيْلٌ»

تصغیر اسامی ای که چهارمین حرف آنها «واو» یا «الف» می باشد:

در تصغیر این اسامی «واو» و «الف»، قلب به «یاء» می گردند؛ مانند: «عصفور» که مصغر آن می شود: «عُصْفُوْرٌ»، «مفتاح» که مصغر آن می شود: «مُفْتِيْحٌ»

تصغیر مؤنث معنوی:

اگر مؤنث معنوی، ثلاثی و موصوف باشد، «تاء» مقدر ظاهر می گردد؛ مانند: «شمس» که مصغر آن می شود: «شَمْسِيَّة»؛
مانند: «أَرْض» که مصغر آن می شود: «أَرْضِيَّة»

و اگر مؤنث معنوی رباعی باشد، بدون «تاء» تصغیر می گردد؛ مانند: «مریم» که مصغر آن می شود: «مَرِيْمٌ»

تصغیر اسامی دارای حرف محذوف:

الف) اگر دارای دو حرف از حروف اصلی باشد، به هنگام تصغیر حرف محذوف باز می گردد؛ مانند: «أَب» که مصغر آن می شود:
«أَبِيٌّ» و نهایتاً «أَبِيٌّ»، «أَخ» که مصغر آن می شود: «أَخِيٌّ» و نهایتاً «أَخِيٌّ».

ب) اگر به جای حرف محذوف، همزه وصل آمده باشد به هنگام تصغیر همزه وصل حذف و حرف محذوف باز می گردد؛
مانند: «ابن» که مصغر آن می شود: «بَنِيٌّ» و نهایتاً «بَنِيٌّ»، «اسم» که مصغر آن می شود: «سَمِيٌّ» و نهایتاً «سَمِيٌّ»

ج) اگر به جای حرف محذوف، «تاء» تأنیث آمده باشد به هنگام تصغیر حرف محذوف باز می گردد و «تاء» تأنیث نیز باقی می
ماند؛ مانند: «زَنَةٌ» که مصغر آن می شود: «زَوْنَةٌ»

د) اگر به جای حرف محذوف، «تاء» مبسوط آمده باشد به هنگام تصغیر تبدیل به «تاء» منقوطة (مربوطه) می گردد؛
مانند: «أَخْتٌ» که مصغر آن می شود: «أَخِيَّةٌ»، «بِنْتٌ» که مصغر آن می شود: «بِنِّيَّةٌ»

تمرین: در آیات زیر اسامی تصغیر را تعیین کنید:

۱- وَ قَالَتِ الْيَهُودُ غَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ (التوبة: ۳۰)

۲- الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْبًا كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (الأعراف: ۹۲)

تست ها:

۱- ما هو الخطأ في التصغير؟ (سراسری ۷۶)

الف) جوعان: جوعين ب) حمراء: حمراء ج) كتاب: كتيب د) ميزان: مؤيزين

۲- عين الصحيح عن تصغير «آدم - شاعر». (سراسری ۸۰)

الف) أويدم - شويغير ب) أييدم - شويغير ج) أويدم - شويغير د) أويدم - شويغير

۳- عين الخطأ في التصغير؟ (سراسری ۸۲)

الف) ميثاق: مويثيق ب) فنجان: فنيجين ج) جوعان: جويعين د) اوقات: اويقات

۴- عين الصحيح في المصغر «نار - ثمرة». (سراسری ۸۳)

الف) نبيير - تمير ب) نبييرة - تميرة ج) نوييرة - تميرة د) نويير - تمير

۵- عين الصحيح في التصغير. (سراسری ۸۹)

الف) اطراف: طُرُيفَات (ب) غُضَنفَر: غُضَيْنَفَر (ج) عُلمَاء: عُوَيْلِم (د) عِدَّة: عُدِيَّة

۶- عين الخطأ في التصغير. (سراسری ۸۹)

الف) ميزان: موزَان (ب) قلیل: قَلِيل (ج) عَجُوز: عَجِيْز (د) عِدَّة: وَعِيدَة

اعداد:

اعداد به دو دسته اصلی و ترتیبی تقسیم می شوند:

اعداد اصلی: اعدادی هستند که بر کمیت اشیاء مورد شمارش دلالت می کنند.

اعداد ترتیبی: اعدادی هستند که بر ترتیب اشیاء مورد شمارش دلالت می کنند.

انواع اعداد اصلی:

۱- مفرد: اعداد یک تا ده، صد(مائه) و هزار(الف)؛

۲- مرکب: اعداد یازده تا نوزده؛

۳- عقود: اعداد بیست تا نود؛

۴- معطوف: اعداد بیست و یک تا نود و نه می باشند.

۱- اعداد مفرد:

الف) اعداد سه تا ده: اگر معدود مذکر باشد، عدد مؤنث می آید؛ و اگر معدود مؤنث باشد، عدد مذکر می آید؛ مانند:

ثلاث: «أَلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» ثلاثه: «قَالَ آيَتَكَ أَلَّا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»

أربع: «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ» أربعه: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»

سبعة: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»

سبع: «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» سبعة: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»

ثمانية: «وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» ثمانی: «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ»

تسع: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ» تسعة: «وَوَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ»

عشر: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا» عشرة: «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ»

نکته: هر گاه معدود جمع مکسر یا اسم جنس باشد جایز است با حرف جرّ «من» بیاید: «عندی ثلاث من الغنم» و «اربعه من

القوم»

ب) اعداد یک و دو(الواحد و الاثنان): در تذکیر و تأنیث از معدود خود پیروی می کنند؛ مانند:

- الواحد: «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»، «وَالِهَهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، «لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً»

- الاثنان: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» («زَوْجَيْنِ»: مفعول به و منصوب به ياء، «اثْنَيْنِ» تأكيد)

«إِن السارق تقطع يده الاثنان»

ج) اعداد صد و هزار (المائة و الالف): همواره به یک لفظ به کار می روند و فرقی نمی کند معدود آنها مذکر یا مؤنث باشد؛

مانند:

- المائة: «فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»، «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ»

- الالف: «كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ»، «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

۲- اعداد مرکب:

الف) اعداد ۱۳ تا ۱۹: اگر معدود مذکر باشد، قسمت اول مؤنث و قسمت دوم مذکر می گردد؛ مانند:

«عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ {مَلَكًا}؛ (وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً: وَاوَّاهُ «مَلَكًا» بِهِ قَرِينَهُ آيَهُ بَعْدَ حَذْفِ شَدِّهِ اسْتِ)

«فَوَجَدَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَيْفًا»

و اگر معدود مؤنث باشد، قسمت اول مذکر و قسمت دوم مؤنث می گردد؛ مانند:

«إِنِّي قَدْ حَجَجْتُ تِسْعَ عَشْرَةَ حَجَّةً»، «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً»

ب) اعداد ۱۱ و ۱۲: هر دو قسمت این دو عدد با معدود مذکر، مذکر و با معدود مؤنث، مؤنث می آید؛ مانند:

أَحَدَ عَشَرَ: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا»

إِحْدَى عَشْرَةَ: «إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً»

اثْنَا عَشَرَ: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»

اثْنَى عَشَرَ: «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَى عَشَرَ نَقِيبًا»

اثْنَتَا عَشْرَةَ: «فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»

اثْنَتَى عَشْرَةَ: «وَقَطَعْنَا مِنْهُمُ اثْنَتَى عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا»

نکات:

نکته ۱: اعداد مرکب مبنی بر فتح هستند، به استثنای عدد دوازده (اثنا عشر و اثننا عشر) که قسمت اول آن حکم مثنی را

دارد و قسمت دوم آن مبنی می باشد؛ مانند مثال های فوق.

نکته ۲: هنگامی که عدد مفرد دارای دو معدود باشد، عددی که با معدود اول آمده است مطابقت می کند؛ مانند: «ثَلَاثَةُ أَعْبُدِ

و آمٍ»، «ثَلَاثَ آمٍ و أَعْبُدِ» و هنگامی که عدد مرکب باشد، عدد با معدود افضل (برتر) مطابقت می کند؛ مانند: «خَمْسَةُ عَشَرَ

جَارِيَةً و عَبْدًا»، «خَمْسَ عَشْرَةَ جَارِيَةً و جَمَلًا» و اگر میان آنها اولویت نباشد، با معدودی که مقدم است مطابقت می کند؛

مانند: «خمس عشرة ناقهً و جملاً»، البته این در صورتی است که میان معدود و عدد فاصله نیفتد زیرا در این صورت عدد مؤنث خواهد بود: «ستّ عشرةً بین جملٍ و ناقهً».

نکته ۳: «بِضْع» و «بِضْعَةٌ» (که از آن سه تا ده اراده می شود) حکم «تسع» و «تسعة» را در مفرد و مرکب و معطوف دارد؛

مثال مفرد: «بِضْعَةُ أَعْوَامٍ»، «بِضْعُ سِنِينَ»

مثال مرکب: «بِضْعَةُ عَشْرٍ عَاماً»، «بِضْعُ عَشْرٍ سَنَةً»

مثال معطوف: «بِضْعَةٌ وَ عَشْرُونَ عَاماً»، «بِضْعُ عَشْرُونَ سَنَةً»

نکته ۴: «نَيْفٌ» برای مذکر و مؤنث بدون تاء می باشد و فقط بعد از عقود، مائه و الف به کار می رود و از آن ۱ تا ۱۰ اراده می

شود: «عشرةٌ و نَيْفٌ»، «عشرون و نَيْفٌ»، «مائةٌ و نَيْفٌ» و «ألفٌ و نَيْفٌ»

۳- عقود (۲۰ تا ۹۰):

در عقود؛ معدود خواه مذکر باشند، خواه مؤنث، عدد به یک شکل استعمال می گردد؛ مانند:

- ثلاثون: «وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» ثلاثين: «وَ وَاغْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً»

- أربعين: «وَ إِذْ وَاغْدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»

- خمسين: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»

- ستين: «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامِ سِتِّينَ مِسْكِينًا»

- سبعين: «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا»

- ثمانين: «فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً»

۴- معطوف (۲۱ تا ۹۹):

در معطوف قسمت اول مانند عدد مفرد می باشد؛ یعنی اگر معدود، مؤنث باشد، عدد مذکر می آید و اگر معدود مذکر باشد،

عدد مؤنث می آید؛ و قسمت دوم مانند عقود می باشد؛ یعنی در معدود مذکر و مؤنث یکسان می آید؛

معدود مذکر: «لله عزّ و جلّ تسعةٌ و تسعون اسما من دعا الله بها استجاب»

معدود مؤنث: «لله تسعٌ و تسعون نعمة»

نکات تکمیلی عدد اصلی:

۱- اعراب معدودها: از عدد سه تا ده، و در صد و هزار؛ معدود مجرور می باشد و در مابقی منصوب می باشد؛

۲- مفرد و جمع معدودها: از عدد سه تا ده، جمع و در مابقی مفرد می باشد.

تمییز از عدد بر سه جهت دان زسه تا همه جمع است و مجرور

زده تا ده همه فرد است و منصوب زصد برتر همه فرد است و مجرور

۳- معرفه شدن عدد:

الف) در عدد مرکب «ال» بر قسمت اول می آید؛ مانند: «جاء الاثنا عشر رسولاً»

ب) در عدد معطوف «ال» بر سر هر دو قسمت می آید؛ مانند: «قرأت الاربعة و العشرين فصلاً»

ج) در عدد مفرد سه وجه جایز است؛

۱- آمدن «ال» بر سر عدد؛ مانند: «ما فعلت بال عشرة دراهم»

۲- آمدن «ال» بر سر معدود؛ مانند: «ما فعلت بعشرة الدراهم و مائة الدينار»

۳- آمدن «ال» بر سر عدد و معدود؛ مانند: «ما فعلت بال عشرة الدراهم و المائة الدينار»

عدد ترتیبی:

عدد ترتیبی بر ترتیب اشیاء مورد شمارش دلالت می کند.

واژگان عدد ترتیبی:

دوازده واژه هستند: «أول، ثان، ثالث، رابع، خامس، سادس، سابع، ثامن، تاسع، عاشر، مائة، الف».

نکته: به جای «أول» از «واحد، واحدة، حادی و حادیة» نیز استفاده می شود؛ البته دو واژه اخیر فقط در اعداد ترتیبی مرکب و معطوف استفاده می شوند.

انواع عدد ترتیبی:

۱ - مفرد: از «أول» تا «عاشر».

۲ - مرکب: از «حادی عشر» تا «تاسع عشر».

۳ - معطوف: از «واحد و عشرون» تا «تاسع و تسعون».

۴ - عقود: از «عشرون» تا «تسعون»، «المائة» و «الف».

تذکیر و تأنیث عدد ترتیبی:

الف) در مفرد و مرکب و معطوف، عدد در تذکیر و تأنیث از معدود خود پیروی می کند «وَمَنَّا الثَّالِثَةُ الْآخِرَى»، «المقالة الرابعة عشرة»، «الجزء الخامس عشر».

ب) در عقود و «المائة» و «الف»؛ عدد همواره به یک شکل می آید «المقالة العشرون»، «المقالة المائة»، «المقالة الالف».

تمرین:

- ۱- فی مکتبتنا ألف و تسعمائة و أربع و ثمانون کتاباً. (سراسری ۸۳)
 کدام یک از اعرابهای زیر درست است؟
 الف) ألف و تسعمائة و أربع و ثمانون....
 ب) ألف و تسعمائة و أربع و ثمانون....
 ج) ألف و تسعمائة و أربع و ثمانون....
 د) ألف و تسعمائة و أربع و ثمانون....
- ۲- ما هو الخطأ؟ (سراسری ۷۶)
 الف) طالعنا مائتي صفحة من الكتاب
 ج) قرأنا مائتين صفحة من الكتاب
 ب) طالعنا مائتي صفحة وصفحتين
 د) قرأنا اثنتين ومائتي صفحة
- ۳- ما هو الصحيح للفراغ؟ «زرت في الجامعة.....». (سراسری ۷۸)
 الف) إحدى عشر كلية و ثلاثة مكاتب
 ج) إحدى عشر كليات و ثلاث مكتبة
 ب) إحدى عشرة كلية و ثلاث مكاتب
 د) إحدى عشر كلية و ثلاث مكاتب
- ۴- عین الصحيح عن العدد و المعدود؟ (سراسری ۸۰)
 الف) رأيت ألفين طالبة في الجامعة
 ج) هناك اربعة عشر ألفاً و خمسمائة و اربعاً و ستين طالباً
 ب) طالعت الصفحة الثالثة و الاربعين بعد المائة
 د) قرأت الصفحة المائة و الثالث و الأربعون.
- ۵- عین الخطأ للفراغ: «تدرّس في مدارسنا..... آلاف مدرّسة و..... الف مدرّس». (سراسری ۸۲)
 الف) إحدى عشرة / عشرون
 ج) خمسة / اثنا عشر
 ب) ثمانية / خمسة عشر
 د) عشرة / احد عشر
- ۶- شاهدت في الكلية..... طالبة و..... طالبة» عين الخطأ للفراغ. (سراسری ۸۵)
 الف) اربعاً و تسعين / مائة و خمسة
 ج) عشرين / مائتين و ثمانية
 ب) خمسين / ائنين و عشرين
 د) مائة و خمس عشرة / عشرة
- ۷- «في مكتبة كليتنا ۹۰۲ كتاب است» عين الخطأ في تکميل العبارة بالعربية. (سراسری ۸۷)
 الف) اثنان و تسعمائة كتاب
 ج) تسعمائة كتاب و كتابان
 ب) اثنان و تسعمائة من الكتب
 د) تسعمائة و اثنان كتاب
- ۸- در روایت حضرت نبی اکرم (ص) «صلوة الجماعة افضل من صلوة الفرد.....» کدام مورد صحیح می باشد؟ (آزاد ۸۱)
 الف) بخمس و عشرين درجه
 ج) بخمس و عشرين درجات
 ب) بخمس و عشرين درجه
 د) بخمس و عشرين درجات
- ۹- کدام گزینه صحیح است؟ (آزاد ۸۲)
 الف) ثلاثة و اربعون يوماً
 ج) ثلاث و اربعون يوماً
 ب) ثلاثة و اربعين يوماً
 د) ثلاث و اربعين اياماً
- ۱۰- عين الصحيح في العدد و المعدود. (آزاد ۸۳)
 الف) بدأ كثير من الانبياء رسالتهم في السنّ الاربعين من عمرهم
 ج) ظهر موسى النبي لعشرة قرن قبل الميلاد
 ب) مضى على ظهور الاسلام ألف و اربعمائة سنه
 د) مضى على ظهور عيسى المسيح اكثر من الفين سنه
- ۱۱- کدام گزینه ترجمه صحیح عبارت ذیل به زبان عربی است؟ «۷۸۵ کتاب خواندم» (آزاد ۸۲)
 الف) قرأت سبعمائة و خمس و ثمانين كتاب
 ج) قرأت سبعمائة و خمسة و ثمانين كتاباً
 ب) قرأت سبعمائة و خمسة و ثمانون كتاباً
 د) قرأت سبعمائة و خمس و ثمانين كتب

١٢ - عين الصحيح. (آزاد ٨٤)

- الف) ليس هناك أكثر من سبعة فرق في هذا المذهب
ب) طالعتُ خمسةً و خمسين صفحاتٍ عن البوذية
ج) كتبتُ أربعةً مقالةً عن بعض التحل في العالم
د) في مكتبة كليتنا أكثر من خمسين كُتبٍ حول تاريخ الأديان
- ١٣ - کدام گزینه در زمينه آيه شريفه «قالَ إني أريدُ أنْ أنكِحَكَ.....هاتينِ علي أنْ تأجُرني.....» صحيح مي باشد؟

- الف) احد بناتي - ثمانية حجج
ب) احدى بناتي - ثمانى حجة
ج) احد بنتى - ثمانية حجج
د) احدى ابنتى - ثمانى حجج

١٥ - عين الخطأ. (سراسرى ٨٨)

- الف) جاء بمائة و نيف ليثبت ما ادعاه
ب) دفعت له ثمانين و نيفا من الدراهم
ج) طالعت حتى الآن سبعة و نيفا من الكتب
د) فى جامعتنا الف و نيف من الطالبات

١٦ - عين الخطأ. (سراسرى ٩١)

- الف) أتظن أنك تستطيع أن تطالع المقالات الأربع هذه فى ليلة واحدة!
ب) هناك زميلان اثنان من بين ثمانى زميلاتي لم يطالعا الدرس ابداً!
ج) تريد أختي أن تجمع فى كراستها مائة مسألة و مسألتين مع أجوبتها!
د) شاهدت الإثنين ثلاثين طالباً و طالبة فى الساحتين الاثنتين يوم أمس!